

به نام پرودگار

وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

دفتر برنامه ریزی و تالیف کتاب های درسی

فارسی

ششم دبستان

(مهارت های خوانداری)

گروه زبان و ادب فارسی

سال ۱۳۹۱

وزارت آموزش و پرورش

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

برنامه ریزی محتوا و نظارت بر تولید: دفتر برنامه ریزی و تالیف کتاب‌های درسی

نام کتاب: فارسی ششم دبستان (مهارت‌های خوانداری)

شورای برنامه ریزی و تالیف گروه زبان و ادب فارسی:

دکتر فریدون اکبری شلدره، دکتر محمدرضا ترکی، طیبه حمزه‌بیگی، دکتر سپیده خلیلی، دکتر حسن

ذوالفقاری، دکتر محمدرضا سنگری، دکتر مرتضی شکوهی، منوچهر علی‌پور، دکتر حسین

قاسم پورمقدم، فرح نجاران، دکتر شهین نعمت‌زاده

مولفان: دکتر فریدون اکبری شلدره، دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده، دکتر فردوس حاجیان، دکتر حسن ذوالفقاری،

دکتر محمدرضا سنگری، دکتر حسین قاسم پورمقدم، دکتر سلیم نیساری و دکتر عباسعلی وفایی

همکاران: نازنین بهروان، مرجان سجودی، راحله محمدی و مهتاب میرایی

فهرست کتاب فارسی ششم (مهارت های خوانداری)

عنوان درس	شماره درس	فصل
ای یاد تو بر دل و زبان ها	ستایش	
پنجره های شناخت	۱	فصل اول آفرینش و زیبایی
محبت	حکایت	
معرفت آفریدگار	۲	
ای مادر عزیز	بخوان و حفظ کن	
هدهد	بخوان و بیندیش	
داستان من و شما	۳	
ای زبان فارسی	بخوان و حفظ کن	
هفت خان	۴	
ادب لقمان	حکایت	
دوستان همدل	بخوان و بیندیش	
زنگ انشاء	۵	فصل سوم دین و اخلاق
انواع مردم	حکایت	
اخلاق پسندیده	۶	
شیر خدا	بخوان و حفظ کن	

رفتار نیکان	بخوان و بیندیش	
دوستی و مشاورت	۷	فصل چهارم آداب زندگی
ز ورزش میاسای	بخوان و حفظ کن	
درس آزاد	۸	
راز زندگی	۹	
عمرگران مایه	حکایت	
پیاده و سوار	بخوان و بیندیش	
رنج هایی کشیده ام که می‌رس	۱۰	فصل پنجم نام آوران
باران	بخوان و حفظ کن	
عطار و جلال الدین محمد	۱۱	
درخت علم	حکایت	
بوعلی و بهمنیار	بخوان و بیندیش	
ای وطن	۱۲	فصل ششم ایران من
علم و عمل	حکایت	
درس آزاد	۱۳	
دریا قلی	۱۴	
وطن	بخوان و حفظ کن	
همه جای ایران ، سرای من است	بخوان و بیندیش	
میوه ی هنر	۱۵	فصل هفتم
افلاطون و مرد جاهل	حکایت	

کتاب خوانی	۱۶	فرهنگ و هنر
به گیتی، به از راستی، پیشه نیست	بخوان و حفظ کن	
ستاره ی روشن	۱۷	
آوای گنجشکان	بخوان و بیندیش	
خدایا جهان پادشاهی تو راست	نیایش	

عید فاطمیان استاد

سخنی با آموزگاران گرامی

پروردگار مهربان را سپاس می‌گوییم که در پی جهش به سوی تحوّل بنیادین و تغییر نگرش‌ها در قلمرو آموزش و پرورش، و اسقرار پایه‌ی ششم ابتدایی، توانستیم با تکیه بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی و نیز توجه به چهارچوب برنامه‌ی درسی ملی، به بازنگری برنامه‌ی درسی و تولید محتوای درس فارسی بپردازیم و کار تهیه، طراحی و سازماندهی ساختار و محتوای کتاب درسی و دیگر کارافزارهای آموزشی را به فرجام برسانیم.

امیدواریم آموزش این برنامه، سبب شکوفایی استعدادهای نوآموزان و آینده‌سازان ایران اسلامی و رشد و بهبود فرایند آموزش عمومی میهن عزیزمان گردد.

زبان فارسی، برای ما جایگاه و اهمیت بسیار ارجمندی دارد. چون از سویی هویت فرهنگی ما را سامان می‌دهد و از دیگر سوی، درگاه رفتن به دنیای آموزش و یادگیری دیگر علوم و فضایل است.

درس فارسی، پیام‌آور شکوه و جلالِ فکر و فرهنگ ایران اسلامی در طول روزگاران است. جوهره‌ی آثار حکیمان و فرزندان پهنه‌ی علم و ادب فارسی، همواره از دو آبشخور گوارا و روح پرور، مایه‌ور است: سرچشمه‌ی زلال معارف باورشناختی دین اسلام، بن‌مایه‌های فرهنگی.

بزرگان و ستارگانِ رخشان آسمان فرهنگ و ادب، همچون فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ و ملاصدرا و... حکیمان الهی و انسان‌های فرهنگمند و دین‌باوری بوده‌اند که رگ‌رگ وجودشان از آن دو آبشخور، بارور و سیراب شده است و به همین سبب است که آثار این ادیبان و عالمان، روایتگر معارف قرآنی و ظرایف حکمی زبان فارسی است. زبان فارسی، روح ملت و جانمایه‌ی وحدت‌آفرین ایرانیان، در سراسر عالم است.

کتاب مهارت‌های خوانداری فارسی پایه‌ی ششم، مبتنی بر «برنامه‌ی درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، رویکرد شکوفایی فطرت الهی و با توجه به عناصر پنجگانه (علم، ایمان، اخلاق، عمل، تفکر) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق) و نیز برپایه‌ی چهارچوب «برنامه‌ی درسی فارسی دوره‌ی ابتدایی»، سازماندهی و تالیف شده است.

برای آن که آموزش محتوای این کتاب، به فراخور شأن و جایگاه درس فارسی و همسو با اصول و اهداف برنامه و انتظارات مولفان، انجام گیرد؛ توجه به نکات زیر، ضروری است:

۱) رویکرد عام تدوین و سازماندهی محتوا و تالیف کتاب، شکوفایی فطرت با تکیه بر نگرش فرهنگی-تربیتی است.

۲) رویکرد خاص آموزشی بر مهارت‌آموزی یا آموزش مهارت‌های زبانی و فرازبانی، استوار است، به همین روی، همزمان به مهارت‌های خوانداری و نوشتاری و نیز مهارت‌های فرازبانی (تفکر، نقد و تحلیل) پرداخته ایم.

۳) برپایه‌ی برنامه‌ی درسی فارسی، جهت‌گیری زبان‌آموزی از اول دبستان تا پایه‌ی ششم، حرکتی از زبان به سوی ادبیات است. به همین دلیل است که در فارسی اول دبستان، همه چیز در خدمت آموزش و یادگیری نشانه‌های زبانی است، هرچه از پلکان زبان‌آموزی بالاتر می‌آییم به بار فرهنگی-ادبی آن افزوده می‌شود. یعنی در پایه‌ی اول، زبان خود موضوع و هدف آموزش بوده است ولی در پایه‌های بالاتر مثل ششم، زبان، گذرگاهی است برای رفتن به دنیای معانی و مفاهیم علوم

گونگون.همین مساله سبب شده است کتاب فارسی ششم ، پرمایه تر و ژرف تر به چشم آید . پس انتظار داریم نگرش روش آموزشی نیز از سطح به ژرفا گرایش یابد.

۴) کتاب فارسی مهارت های خوانداری به قلمرو شفاهی زبان و به بیان دیگر به قلمرو دریافتی یا ادراکی زبان مربوط می شود؛ بنابراین، لازم است در فرایند یاددهی -یادگیری ،عناصر و ریزمهارت های خوانداری (دیدن و گوش دادن انتقادی ،بهره گیری از دیگر حواس ظاهری در پرورش ذهن و زبان ،رعایت آهنگ ،لحن کلام ، تکیه،مکث و درنگ در خوانش متن و تقویت خواندن انتقادی) آموزش داده شوند تا زبان آموز را پس از درک و دریافت درست ، به تفکر در لایه های زیرین متن درس و نقد و تحلیل وادارد .

۵) در تدوین کتاب مهارت های خوانداری ، به موضوع تقویت فرهنگ مطالعه و کتاب خوانی ، پژوهش ، اندیشه ورزی و پرورش تفکر ، نقد و تحلیل ،توجه کافی شده است .

۶) کتاب مهارت های نوشتاری به قلمرو نوشتار و نمادهای خطی زبان و به دیگر سخن ، به پهنه ی مهارت های تولیدی زبان مربوط می شود ؛ یعنی در کتاب مهارت های خوانداری فارسی ،زبان آموز ،اطلاعات ومعارف را از طریق متن درس ها و آموزه ها ، دریافت می کند و این کار ،سبب پرورش ذهن و زبان ،گسترش دامنه ی واژگان و تقویت تفکر و تحلیل دانش آموز می شود که درگفتار و بیان دیدگاه ها و حضورفعال در کارهای گروهی و نقد و تحلیل شفاهی ،قابل مشاهده و ارزش یابی است ؛ اما در کتاب مهارت های نوشتاری فارسی ،آموخته ها در قالب نوشته ، نمایان می شوند.

۷) کتاب مهارت های نوشتاری ، در اصل به چهار قسمت ،بخش می شود:

الف- فعالیت های درس ، نخستین تمرین های نوشتاری هستند و با هدف سنجش و ارزش یابی از آموخته های کتاب خوانداری و بر پایه ی متن درس ، طراحی شده اند.

ب- املا ، در این قسمت ،پرسش هایی با تکیه بر درس فارسی آمده که ماهیت املائی دارند، بنابراین ضروری است به بهانه ی پاسخ به پرسش ها ، آموزه های املائی نخست آموزش داده شوند.

پ- نگارش ،در این قسمت ،نوشتن اولیه و ساده ،آموزش داده می شود و سیر از کلمه تا کلام را دنبال می کند

یعنی نخست انتخاب و کاربرد کلمه ،سپس گسترش واژه و ترکیب سازی ، در پی آن ،عبارت نویسی ،پس از آن ،جمله نویسی و سرانجام بند نویسی مورد توجه قرار می گیرد.البته همه ی این کارها به طور پنهان و غیر مستقیم و در قالب پرسش های نگارشی سازماندهی شده است ولی در آموزش ، لازم است همکاران محترم به فراخور شکل گیری مهارت ها نگارشی توجه داشته باشند.

ت- کارگاه نویسندگی ،در حقیقت ،اصلی ترین بخش کتاب مهارت های نوشتاری ،همین قسمت است .به بیان دیگر ،سه قسمت نخست ،مراحل تکرار ،تمرین ،دست ورزی ،نرمش ذهن و زبان و قلم است برای دست یابی به مهارت نوشتن و روی آوردن به یک کار خلاقانه و آفرینشی .

۸- در کتاب های فارسی از سه نوع خط استفاده شده است خط نسخ یا خط خواندنی، دوم خط تحریری یا خط نوشتنی و سوم خط نستعلیق ساده یا خط هنری.

خط خواندن خطی است که در کتاب ها و روزنامه ها استفاده می شود. دانش آموز دست کم می تواند این خط را در کتاب های معرفی شده در انتهای همین کتاب و بخش های «بخوان و ببیند» ببیند. خط تحریری در متن درس آمده است تا دانش آموز هنگام رونویسی آن را تمرین کند. برای یاددهی این خط به آموزش جداگانه ای نیاز نداریم چراکه هدف اصلی این است که دانش آموزان در حین عمل و رونویسی آن را یاد بگیرند. خط نستعلیق ساده یا هنری نیز خطی است که شعرهای کتاب با آن چاپ شده است تا دانش آموزان با دیدن آن، بازیابی ها و ظرائف آن انس بگیرند.

۹- با توجه به این که امروزه در فرآیند یاددهی- یادگیری، دانش آموز نقش فعالی دارد، توصیه می شود همکاران تا حد امکان از روش های فعال و پیشرفته در تدریس و آموزش کتاب فارسی بهره بگیرند. ایجاد فرصت های مناسب برای مشارکت دانش آموزان در فعالیت های کلاسی باعث تقویت مهارت های گوش دادن، سخن گفتن، خواندن، نوشتن و اندیشیدن می شود.

۱۰- با توجه به این که اساس و پایه ی آموزش زبان فارسی بر تفکر و خلاقیت استوار است، انتظار می رود همکاران گرامی در کلاس درس به این جنبه و نیز تفاوت های فردی توجه داشته باشند. برای تقویت خلاقیت بهتر است از پرسش های واگرا و باز پاسخ، استفاده گردد و در پاسخ های ابداعی و خلاق دانش آموز؛ از پیشداوری دوری شود تا مانع پرورش و شکوفایی گفتار و نوشتار خلاق آنان نشود.

۱۱- برای بهبود آموزش زبان فارسی در طول سال تحصیلی، بهتر است در آغاز سال، جلساتی با اولیای دانش آموزان برگزار شود و نحوه ی کار با کتاب های فارسی به آنان توضیح داده شود. این کار موجب آگاهی بیشتر خانواده ها از رویکردها، روش ها و ساختار کتاب می شود و در نتیجه تعامل بین مدرسه و خانواده را ارتقا می بخشد.

۱۲- از آن جا که انجام هر عمل نیاز به راهنما و دستورالعمل دارد، انتظار می رود همکاران محترم در کلیه ی مراحل تدریس از مطالب کتاب راهنمای معلم و کارافزارهای آموزشی فارسی به خوبی استفاده کنند. کارافزارهای آموزشی درس فارسی برای پشتیبانی از محتوای کتاب فارسی تهیه شده است و به کارگیری اجزای آن در حین تدریس موجب تسهیل، تحکیم و غنی سازی آموزش و یادگیری زبان فارسی می شود.

۱۳- درس «آزاد» فرصتی مناسب برای معلم و دانش آموزان است تا در محیط کلاس و با آرامش، باهم نوشتن را تمرین کنند. نوشتن درس آزاد به شما کمک می کند تا مفاهیم و مطالب ضروری متناسب با منطقه ی خود را با در نظر گرفتن فصول

کتاب در کلاس درس طرح کنید. این انعطاف پذیری کتاب به شما فرصت می دهد تا کمبودهای احتمالی را جبران کرده ، در برنامه ریزی درسی و تالیف بخشی از محتوای کتاب ، مشارکت داشته باشید.

۱۴- در ارزشیابی از این کتاب ها به مهارت های چهارگانه ی زبانی، و تفکر و قدرت تحلیل دانش آموزان در طول سال تحصیلی توجه شود و در امتحانات رسمی پایان ماه یا پایان نوبت نیز مهارت های خواننداری و نوشتاری (املا ، نگارش و انشا) به عنوان فعالیت های عملی ، مورد توجه قرار گیرد.

۱۵- ویژگی تلفیق آموخته ها و مفاهیم یادگیری ایجاب می کند تا در آموزش زبان فارسی به دیگر کتاب های درسی نیز توجه شود. به همین سبب، بسیاری از مفاهیم اجتماعی، هنری، دینی، علمی و حتی ریاضی در کتاب فارسی با استفاده از شیوه های قصه و شعر ارائه گردیده است.

رهنمودهای ارزنده ی شما همکاران ارجمند، همواره پشتوانه ی گام های ما و سبب استواری کارها خواهد بود .

گروه زبان و ادبیات فارسی

ای یاد تو بر دل و زبان ها

سخن گفتن اندر زبان آفرید

به نام خدایی که جان آفرید

کریمِ خطابخشِ پوزش پذیر

خداوندِ بخشنده ی دستگیر

سعدی، بوستان

*

در سبزه و باغ و بوستان ها

بی یاد تو نیست هیچ مرغی

ذکر تو کند در آشیان ها

سیمرغ و عقاب و باز و شاهین

بی بدرقه ی تو کاروان ها

هرگز نرسد به منزل عشق

احمد جام

فصل اول
آفرینش و
زیبایی

پنجره های شناخت

معلم، چند کلمه را روی تخته نوشت و گفت: بچه ها، هر پنج گروه دقت کنید. این چند واژه را که بارها شنیده اید و خوانده اید، یک بار دیگر بخوانید و درباره شان فکر کنید:

خود، خلق، خلقت، خالق.

هیچ عجله نکنید. برای خوب فکر کردن، لازم است درنگ کنید، آرام بگیرید و با دوستان گروه، بر سر فهم این واژگان و ارتباط آن ها با یکدیگر، گفت و گو کنید و دریافت خود را بازگو نمایید.

دقایقی سپری شد، فرزانه یکی از اعضای گروه «تفکر» گفت: چون هر چهار کلمه، ابتدای یکسانی دارند، ما فکر می کنیم، این شباهت می تواند به معنای آن باشد که ما انسان ها همه در نقطه ی آغاز آفرینش مانند هم هستیم و هر چه از آن نقطه دور می شویم، تفاوت ها بیش تر می شود.

پروانه از گروه «ایمان» برخاست و گفت: به راستی که هر کلمه، رنگ و بویی دارد و مانند ما دانش آموزان کلاس، کلمات هم وظیفه ای را بر دوش دارند. اعضای گروه، بر این باورند که این چهار کلمه به ترتیب درستی به دنبال هم آمده اند. زیرا ما با شناخت خود و شناخت خلق و خلقت، سرانجام به خالق همه ی این ها ایمان می آوریم.

ریحانه از گروه «اخلاق» بلند شد و از معلم و بقیه ی گروه ها اجازه خواست و گفت: گروه ما ریشه ی همه ی پدیده ها و اشیا را در اخلاق نیکو و رفتار پسندیده می داند، چون ما زمانی می توانیم خالق خود و این عالم را خوب بشناسیم که به رعایت اخلاق و آداب نیک، پای بند باشیم. پس رشته ی پیوند خود، خلق و خلقت، نیکوکاری و محبت و احسان است.

رشته ای در گردنم افکنده، دوست می برد آن جا که خاطر خواه اوست

مریم از گروه «علم» برخاست و گفت: دوستان، توجه کنید، ما به تمام دیدگاه های سه گروه، خوب گوش دادیم اما دیدگاه گروه ما این است که همه چیز را باید به صورت علمی، مشاهده کرد. نظر علمی گروه ما این است که سه کلمه ی خلق و خلقت و خالق از نظر ریشه ی کلمه، هم ریشه و از یک خانواده اند چون سه حرف مشترک در همه ی آن ها دیده می شود ولی کلمه ی «خود» با بقیه، هم ریشه نیست و البته گروه، نتیجه گیری جالبی هم کرده است و آن، این است که هر کس تنها به خود تکیه کند و خودبینی را پیشه سازد به شناخت خالق، دست نمی یابد. به همین سبب، خود با خالق ارتباطی ندارد!

اکنون دیگر نوبت گروه «عمل» بود، تقریباً چهار گروه، نتیجه ی گفت و گوها و بحث های خود را بیان کرده بودند. معلم هم انتهای کلاس نشسته بود و به فکر فرو رفته بود. لابد از این همه تفاوت و زیبایی نگاه بچه ها شگفت زده شده بود. به هر حال کسی نمی دانست در آن هنگام، او به چه چیزی می اندیشید.

ناگهان، معلم از جای برخاست و گفت: خیلی عالی بود، تا این جا بسیار جالب بود چون شما با تفکر در باره ی چهار واژه به اندیشه های تازه ای دست یافته اید اما بگذارید گروه «عمل» هم نظرات خودشان را بیان کنند.

فاطمه به نمایندگی از گروه خود برخاست و گفت: ما فکر می کنیم ارزش هر چیز به اندازه ی نقش و عملکرد مفید اوست. یعنی هرکسی شخصیت خود را در رفتار و عمل خویش نمایان می کند. اخلاق، ایمان، دانش و اندیشه ی ما در رفتار و گفتار ما آشکار می شود.

معلم پس از نظرات گروه عمل که آخرین گروه بود، جلوی کلاس آمد و پنج کلمه ی دیگر، زیر آن چهار کلمه نوشت: تفکر، ایمان، علم، عمل، اخلاق. سپس گفت: این پنج کلمه که نام پنج گروه کلاس شما هم هست در حقیقت مانند پنج پنجره برای شناخت و تماشای آفرینش الهی است، بنابراین هر گروه با بیان نظرات خود ما را یک قدم به آگاهی و شناخت نزدیک تر کردند. هر کدام از گروه ها که سخن گفتند تلاش کردند تا از نظر خودشان، موضوع را بشناسند. ما هم برای کشف و شناخت بهتر زیبایی های آفرینش، باید به تفکر در باره ی خود، خلق، خلقت و خالق پردازیم. خوب و دقیق نگاه کنیم، گوش بدهیم، بسیار بخوانیم و در باره ی دیده ها، شنیده ها و خوانده ها بپرسیم و از پرسیدن نهراسیم.

* خود ارزیابی

- ۱_ در متن ،چند پنجره برای تماشای آفرینش، ذکر شده است ؟
- ۲_ در مصرع «رشته ای در گردنم افکنده ،دوست « مقصود از « رشته » چیست؟
- ۳_ نظر شما در باره ی آن چهار واژه ، چیست ؟
- ۴_.....

* یاد آوری

به این دو ردیف کلمات که در درس آمده ،دقت کنید:

-علم ،عالم ، معلم

- خلق،خلقت ،خالق

کلماتی که از یک ریشه باشند یعنی حروف مشترکی در ساخت آن دیده شود،کلمات هم خانواده هستند .

* کارگاه درس پژوهی

- ۱_ شما نظر کدام گروه را می پسندید ، دلیل آن را به کلاس بازگو کنید .
- ۲_ در باره ی « پنج پنجره برای شناخت و تماشای آفرینش الهی است » گفت و گو کنید .
- ۳_ پیام درس را در گروه ،بررسی کنید و دریافت های خود را به کلاس گزارش دهید .

محبت

دو دوست با پای پیاده از جاده ای در بیابان عبور می کردند. بین راه بر سر موضوعی اختلاف پیدا کردند و به مشاجره پرداختند. یکی از آن ها از سر خشم ، بر چهره ی دیگری سیلی زد . دوستی که سیلی خورده بود ، سخت آزرده شد ولی بدون آن که چیزی بگوید ، روی شن های بیابان ، نوشت : « امروز بهترین دوست من ، بر چهره ام سیلی زد ».

آن دو کنار یکدیگر به راه خود ادامه دادند تا به یک آبادی رسیدند . تصمیم گرفتند قدری آن جا بمانند و کنار برکه ی آب استراحت کنند . ناگهان شخصی که سیلی خورده بود ، لغزید و در برکه افتاد . دوستش به کمکش شتافت و او را نجات داد . بعد از آن که از غرق شدن نجات یافت ، بر روی صخره ای سنگی این جمله را حک کرد : « امروز بهترین دوستم جان مرا نجات داد ».

دوستش با تعجب از او پرسید : « بعد از آن که من با سیلی تو را آزردم ، تو آن جمله را روی شن های صحرا نوشتی ولی حالا این جمله را روی صخره حک می کنی ؟

دیگری لبخندی زد و گفت : « وقتی کسی ما را آزار می دهد ، باید روی شن های صحرا بنویسیم تا بادهای آن را پاک کنند ولی وقتی کسی محبتی در حق ما می کند باید آن را روی سنگ حک کنیم تا هیچ بادی نتواند آن را از یادها ببرد ».

، داستان های کوتاه از نویسندگان ناشناس ،

*منظور از این که "محبت ها را باید روی سنگ و بدی ها را روی شن نوشت" ، چیست ؟

معرفتِ آفریدگار

این همه خلق را که شما بینید بدین چندین بسیاری ، این همه را خالق است که آفریدگار ایشان است و نعمت بر ایشان از وی است ، آفریدگار را نباید پرستیدن و بر نعمت او سپاسداری باید کردن .

اندیشه کردن اندر کار خالق و مخلوق ، روشنایی افزایش اندر دل ، و غفلت از این و ناندیشیدن ، تاریکی افزایش اندر دل ، و نادانی ، گم راهی است .

تاریخ بلعمی ، ابوعلی بلعمی

بادِ بهاری وزید از طرفِ مرغزار
باز به گردون رسید ، ناله ی هر مرغِ زار

خیز و غنیمت شمار ، جنبشِ بادِ ربیع
ناله ی موزونِ مرغ ، بوی خوشِ لاله زار

هر گل و برگی که هست ، یاد خدا می کند
بلبل و قمری چه خواند؟ یاد خداوندگار

برگِ درختانِ سبز در نظرِ هوشیار
هر ورقش دفتری است ، معرفت کردگار

* خود ارزیابی

۱- چه چیزی سبب افزایش روشنایی دل می شود؟

۲- منظور از بیت "برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار"، چیست؟

۳- به نظر شما، بلعمی بر چه چیزی تاکید می کند؟

۴-

* یاد آوری

الف) ما مقصود خود را به صورت جمله بیان می کنیم. "جمله" یک یا مجموع چند کلمه است که پیام کاملی را از گوینده به شنونده برساند.

انواع جمله (از نظر محتوا):

- **جمله ی خبری:** جمله ای است که خبری را بیان می کند. مانند: باد بهاری وزید.
 - **جمله ی پرسشی:** جمله ای است که در آن پرسشی وجود دارد. مانند: بلبلی و قمری چه خوانند؟
 - **جمله ی امری:** جمله ای است که در آن خواهشی یا فرمانی، بیان می شود. مانند: خیز و غنیمت شمار.
 - **جمله ی عاطفی:** جمله ای است که بیانگر احساس شگفتی و عاطفه باشد. مانند: چه گل زیبایی!
- ب) برای زیبا و آهنگین شدن شعر، معمولاً جای اجزای جمله تغییر می کند؛ برای نمونه، گاهی "فعل" به جای این که در آخر جمله قرار گیرد، در وسط یا در آغاز جمله، می آید.

مانند: باز به گردون رسید، ناله ی هر مرغ زار

ناله ی موزون مرغ، بوی خوش لاله زار

خیز و غنیمت شمار جنبش باد ربیع

کارگاه درس پژوهی:

۱- در مورد زیبایی های طبیعت که در درس آمده است، در گروه گفت و گو کنید.

۲- با توجه به آن چه در یادآوری خوانده اید، (بخش ب)، بیت های درس را بررسی کنید و درباره ی ترتیب اجزای آن ها گفت و گو نمایید،مانند:

هرگز نرسد به منزل عشق بی بدرقه ی تو، کاروان ها

نخست، این بیت را بازنویسی می کنیم:

کاروان ها (مسافران راه حق)، بدون بدرقه ی لطف تو، هرگز به مقصد نمی رسند.

سپس با کمی دقت و بررسی در می یابیم که بیت بالا یک جمله است :

کاروان ها(مسافران راه حق) (نهاد)، بدون بدرقه ی لطف تو، هرگز به مقصد نمی رسند (گزاره).

در بخش نخست، کلمه ی کاروان ها، نهاد است و در قسمت دوم، نمی رسند، فعل و مهم ترین بخش گزاره است .

ای مادر عزیز

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
قربانِ مهربانی و لطف و صفای تو
هرگز نشد محبتِ یاران و دوستان
هم پایه‌ی محبت و مهر و وفای تو
مه‌رت ، برون نمی‌رود از سینه‌ام که هست
این خانه، خانه‌ی تو و این دل ، سرای تو
ای مادر عزیز که جان داده‌ای مرا
سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو
خشنودی تو مایه‌ی خشنودی من است
زیرا بُوَد رضای خدا ، در رضای تو
گر بود اختیارِ جهانی به دست من
می ریختم تمام جهان، را به پای تو

بخوان و بیندیش

هَدِّد

روزی بود و روزگاری . در نزدیکی شهر ، هَدِّدی بود که بسیار باهوش و زیرک بود و در باغی ، بر درختی لانه داشت و در آن باغ ، پیرزنی زندگی می کرد و چون پیرزن هر روز ریزه های نان ، روی بام خانه اش می ریخت و هدهد می خورد با هم آشنا شده بودند و گاهی با هم احوالپرسی می کردند.

یک روز پیرزن از خانه ، بیرون آمد تا دنبال کاری برود ، دید هدهد هم از آشیانه بیرون آمده ، روی شاخه ی درخت ، نشسته است و آواز می خواند .

پیرزن گفت : ((می دانی چه خبر است ؟))

هدهد گفت : ((چندان بی خبر هم نیستم ، مگر خبر تازه ای است ؟))

پیرزن گفت : «زیر درخت را نگاه کن ، بچه ها را می بینی؟»

هدهد گفت : ((می بینم ، دارند بازی می کنند.))

پیرزن گفت : ((معلوم می شود با همه ی زیرکی خیلی ساده ای . آن ها بازی نمی کنند بلکه دام وتله می گذارند تا تو و امثال تو را در دام بیندازند.))

هدهد گفت : ((اگر برای من است ، زحمت بیهوده می کشند ، من خیلی باهوش تر و زیرک تر از آن هستم که در دام بیفتم . تو هنوز مرا نشناخته ای . چهل تا از این بچه ها باید پیش من درس بخوانند تا بفهمند که یک مرغ را چگونه باید بگیرند ، این ها که بچه اند ، بزرگ تر هایش هم نمی توانند مرا فریب بدهند.))

پیرزن گفت : ((در هر حال مواظب خودت باش و زیاد به عقل و هوش خودت مغرور نباش ، همه ی مرغ هایی که در تله می افتند پیش از گرفتاری همین حرف ها را می زنند ولی ناگهان به هوای دانه و به طمع خوراک به دام می افتند.))

هدهد گفت : خاطر شما آسوده باشد ، من حواسم جمع جمع است.

پیرزن گفت : ((امیدوارم این طور باشد)) و بعد از باغ بیرون رفت و تا ظهر نیامد . کودکان هم تا نزدیک ظهر آن جا بودند و خسته شدند و دام ها و تله ها را جمع کردند و رفتند . هدهد وقتی باغ را خلوت دید ، کم کم آمد پایین و به هوای این که از دانه هایی که کودکان پاشیده اند استفاده کند ، آمد روی زمین نشست و به دنبال دانه می گشت. اتفاقاً یکی از بچه ها یادش رفته بود ، توری را که با نخ نازک درست کرده بود ، جمع کند و هدهد همچنان که دانه می خورد به آن تله رسید و ناگهان نخ ها بر دست و پای او محکم شد ، هر چه کوشش کرد خود را نجات بدهد ، نشد که نشد .

با همه زیرکی ، به دام افتاد

مرغ زیرک که می رمید از دام

و از ترس و ناراحتی بیهوش شد .

در این موقع پیرزن به خانه برگشت و از هر طرف، بالای درخت ها و بام ها را نگاه کرد ، هدهد را ندید تا نزدیک درخت آمد و دید هدهد در دام افتاده است . پیرزن نخ های تور را پاره کرد و هدهد را تکان داد تا به هوش آمد و به او گفت : ((دیدی که آخر به طمع دانه، خودت را گرفتار کردی !!))

هدهد گفت : ((بله گرفتار شدم اما این گرفتاری از طمع نبود ، قسمت و سرنوشت بود و با سرنوشت هم نمی توان جنگید . دام را که برای من تنها نگذاشته بودند اگر هر کس دیگر هم به جای من بود و قسمتش این بود که در دام بیفتد، می افتاد حتی اگر یک کلاغ بود» .

پیرزن گفت : ((این طور نیست ، اول این که کلاغ کمتر به دام می افتد ، دوم این که کلاغ نه زیبا و خوش آواز است که او را در قفس نگاه دارند و نه گوشتش خوراکی است که او را بکشند و بخورند و اگر هم در دام بیفتد او را رها می کنند که برود . دام و تور و تله را همیشه برای مرغ های زیبا و خوش آواز یا حیواناتی که گوشتشان خوراکی است، می گذارند. اما این که می گویی، قسمت و سرنوشت بوده، این هم درست نیست . قسمت و سرنوشت، بهانه ی آدم های تنبل یا خطاکار است که می خواهند برای خطای خود بهانه ای بیآورند . قسمت ، فقط نتیجه ی کارهای خودماست : اگر درست فکر کرده باشیم ،موفق می شویم و اشتباه کرده باشیم ،شکست می خوریم یا گرفتار می شویم . اگر قسمت بود که تو در دام بیفتی، من نمی رسیدم و تو را نجات نمی دادم ، اما می بینی که حالا نجات یافته ای ، پس قسمتی در کار نبود . گرفتار شدن تو در اثر غفلت بود و سر رسیدن من هم نشان این است که عمر تو هنوز به پایان نرسیده است ،اگر نه کودکان زودتر از من بر می گشتند و تو را گرفتار می کردند .

هدهد گفت : ((درست است ، من با همه ی زیرکی و هوشیاری ، باز هم اشتباه کردم ...))

سندباد نامه ، محمد بن علی ظهیری سمرقندی

• ایستگاه اندیشه:

۱- چرا برخی به دام می افتند ؟

۲- از این داستان چه فهمیدید ؟ در گروه گفت و گو کنید.

فصل دوم

زبان و ادب

داستان من و شما

من هم مانند شما ، موجودی زنده هستم و زندگی من ، فراز و فرودها و داستانی طولانی دارد، درست مثل زندگی خود شما. البته این را هم بگویم که عمر من بسیار طولانی تر از زندگی شماست و داستان زندگی من از همان آغاز تاریخ میهن عزیزمان، ایران، شروع شده ، هم چنان با شور و شادابی ادامه دارد. من با همه ی نسل ها ی مختلف تاریخ ایران ، همراهی کرده ام و بر زبان همه ی آنان جاری بوده ام ؛ من ، هم وطن شما هستم.

هر ایرانی ، از ابتدای تولد با آواهای دل نشین و نغمه های مهربانی من ، بزرگ و پرورده شده است. من اگر چه از نظر سن و سال از شما بزرگ تر هستم اما افتخارهایی که شما فرزندان مهربان ، باتلاش و کوشش خود می آفرینید، باعث سربلندی و اعتبار من می شود. بزرگی و عظمت من و شما به این است که با هم ، کنار هم و نگاهبان هم باشیم . درطول تاریخ ، فرزندان بی شماری با من بزرگ شده اند و به یاری پروردگار دانا ، افتخار آفریده اند. حتما دریافتید که مقصودم از این فرزندان عزیز، چه کسانی هستند !

آری، همه ی آن بزرگان علم و ادب ، فرزندان من هستند؛ فرزندان که بر شکوه و شوکت وطن و من افزوده اند ، به گونه ای که امروز من و وطن و این فرزندان بزرگ ، یکی شده و دیگران با شنیدن نام هر یک ، به یاد من و وطن می افتند و یا برعکس ؛ بی گمان تا به این جا پی برده اید که من کیستم ؟

آری ، گمان شما درست است ؛ نام من فارسی است ؛ زبان فارسی . همان که اینک جلوی چشم شما روی صفحه ی کتاب و بر سر زبانان است.

اکنون بگذارید خودم را کمی بیشتر به شما معرفی کنم ؛ من ، چند چهره دارم : یکی آوا و صدا که در گفتار ظاهر می شود و شما با گوش دادن ، آن را می فهمید. دوم « خط » است که در نوشتار آشکار می شود و شما به کمک چشم و از راه دیدن ، با آن آشنا می شوید و آن را درک می کنید گاهی نیز به جای گفتن و نوشتن ، به شکل اشاره ، به کار گرفته می شوم .

همان گونه که گفتم ، عمر و زندگی پرماجری دارم و در طول تاریخ ، رویدادهای بی شماری را دیده ام و بسیاری از آن ها را به شکل نوشته ، برایتان نگاه داشته ام . من شاهد دلاوری ها و پهلوانی های فرزندان خود بوده ام و شکست ها و پیروزی ها را دیده ام .گاهی دشمنان به هر سه ی ما (وطن، شما و من) تاخته اند،

اما به یاری خدای بزرگ ، همه با هم ، هم چنان پابرجا و استواریم . گاهی با کسان دیگر ، دوستی کرده ایم و پیمان محبت ، بسته ایم و به هم پیوسته ایم و با این کار بر قدرت و توان خود افزوده ایم .

اکنون دلم می خواهد کمی درباره ی چهره ی دوم خودم برایتان بگویم ، چون این شکل در طول تاریخ ، گرفتار سلیقه ها شده و تغییرات و چندگانگی هایی را پدید آورده است

هر کلمه یا واژه ، پاره ای از پیکر من است . هر واژه ، تلفظ ، معنی و معمولا یک شکل نوشتن دارد. برخی واژه ها یا کلمه های من ، دو تلفظ یا دو شکل و دو یا چند معنی دارند. تلفظ و معنی را فعلا رها می کنم و از شکل نوشتاری خودم برایتان نمونه هایی بیان می کنم که هر دو شکل نوشته، درست است ؛ مثلا : لانه ی پرنده یا لانهء پرنده ، کتاب خانه یا کتابخانه ، مهربان تر یا مهربانتر، مسأله یا مسئله ، گلدان ها یا گلدانها ...

دوستان خوب، همان طور که دیده اید و دقت کرده اید ، اگر چه شیوه ی نوشتن این واژه ها کمی با هم فرق دارد ، اما تلفظ و معنای آن ها یکسان است و هیچ تفاوتی با هم ندارد.

من پیوسته بر زبان شما جاری هستم و با گوش ، چشم، ذهن و بلکه با جانتان همراهم . شما نیز بکوشید که همواره با هم و نگاهبان میهن باشیم .

وطن ، خانه ی شماست و من عامل پیوستگی و اتحاد همه ی اعضای این خانه ام . شناسنامه و سند شناخت شما در هر بخش از ایران و در هر گوشه ی جهان ، من، یعنی زبان فارسی هستم.

استاد

خودارزیابی

۱- مقصود از «آواهای دل نشین» و «نغمه های مهربانی» چیست؟

۲- چرا، زبان، موجودی زنده معرفی کرده است؟

۳- شماچه راه هایی را برای نگاهبانی از زبان فارسی پیشنهاد می کنید؟

یاد آوری:

الف:

- آموختیم که زبان، چند شکل یا چهره دارد که عبارتند از: آوا و صدا، خط، اشاره. یادگیری خط، دشواری بیشتری دارد زیرا نوشتن، در اصل به کارگرفتن قواعد و قرارداد های تعیین شده، در هر جامعه است.

- در زبان فارسی برخی کلمات ممکن است به دو شکل، نوشته شوند که هر دو صورت آن، صحیح است، مانند: کتاب خانه - کتابخانه.

ب: به دو گروه از کلمات زیر، نگاه کنید:

- علم ← عالم، معلوم، معلم، تعلیم، علوم

- شاهد ← مشاهد، شهید، شهادت، شاهد

همان گونه که می بینید تمام واژه های ردیف اول در سه حرف (ع، ل، م) و همه ی کلمات ردیف دوم در سه حرف (ش، ه، د) مشترک هستند، به این دسته از کلمه ها که از یک خانواده هستند، هم خانواده می گوئیم. شناخت ویژگی هم خانواده بودن، به تشخیص شکل کلمات و درست نویسی در املا به ما کمک می کند.

کارگاه درس پژوهی :

- ۱- درباره ی دلایل تغییر و تحول در زبان فارسی ،گفت و گو نموده، نظرتان را برای کلاس، بیان کنید.
- ۲- هر یک از اعضای گروه ،خود را به جای یکی از شکل های زبان (آوا و صوت) ،(خط) و (اشاره) گذاشته ، احساس خود را از تغییرات حاصل شده، بیان نمایید .
- ۳- به نظر شما ، زبان فارسی چه نقشی در وحدت و یکپارچگی ملت ایران دارد؟

پایگاه
فایل
استناد

بخوان و حفظ کن

ای زبان فارسی

ای تو میراثِ نیاکان ، ای زبانِ مادری
از تو بر پا ، رایتِ دانایی و دانشوری
جمله ، ملکِ توست تا بلخ و نِشاپور و هَری
تا به گیتی ، نوربخشد آفتابِ خاوری
« قدرِ زر ، زرگر شناسد، قدرِ گوهر گوهری »

ای زبان فارسی ، ای دُرّ دریایِ دَری
در تو پیدا فرّ ما ، فرهنگِ ما ، آیینِ ما
کابل و تهران و تبریز و بخارا و خُجند
جاودان زی ، ای زبانِ دانش و فرزاندگی
فارسی را پاس می داریم ، زیرا گفته اند

غلامعلی حداد عادل

درس چهارم

" هفت خان رستم "

شاید شنیده باشید که هر گاه ، کسی کار بسیار دشواری را با پیروزی به پایان برساند ، می گویند "از هفت خان رستم" ، گذشته است . هفت خان ، نام هفت مرحله از نبردهای رستم با نیروهای اهریمنی و گذشتن از دشواری ها است . یکی از زیباترین بخش های شاهنامه "هفت خان رستم" است. هنگامی که کیکاووس پادشاه ایران با شماری از بزرگان سپاه خود، در چنگ دیوان مازندران گرفتار می شود، رستم که در این زمان پهلوان جوانی است، سوی مازندران حرکت می کند تا آنان را از بند رهایی دهد.

در این نبردها ، رستم به کمک اسب خود ، رخس ، با شیر و اژدها پیکار می کند ؛ دیوها را از پای در می آورد و بر جادوگران ، پیروز می شود.

پهلوان ، برای نبرد با دشمن ، سوار بر رخس از زابلستان راهی مازندران می شود . در خان اول، شیری قوی پنجه به او و اسبش حمله می آورد . رخس ، شیر را از هم می دَرَد .

رستم ، در خان دوم بیابانی سخت و راهی دراز را پشت سر نهاده ، خسته و تشنه است ، با جست و جوی فراوان، چشمه ای می یابد ، آبی می نوشد و سر و تن می شوید و رخس را تیمار می کند و پس از نخجیر به خواب می رود و بدین سان ، خان دوم را نیز با موفقیت به فرجام می برد . در این هنگام ، اژدهایی از راه می رسد و از دیدن رستم و اسبش به خشم می آید . رخس ، می کوشد تا با کوفتن سم بر زمین ، رستم را از وجود اژدها آگاه کند اما هر بار که رستم دیده می گشاید، اژدها در تاریکی فرو می رود و از چشم او پنهان می شود. رستم در خشم می شود ، به رخس پرخاش می کند . چون به خواب می رود ، اژدها دوباره خود را به رخس می نمایاند .

بار سوم ، رخس به تنگ می آید و چاره ای جز بیدار کردن رستم ندارد :

خروشید و جوشید و بَرکند خاک ز سُمّش زمین شد همه، چاک چاک

رستم بیدار می شود و اژدها را می بیند ؛ به کمک رخس با اژدها نبردی سهمگین می کند و او را می کشد.

بزد تیغ و بنداخت از بَر، سرش فرو ریخت چون رود ، خون از برش

رستم بار دیگر در چشمه، شست و شو می کند ، آن گاه با خدای خود به راز و نیاز می پردازد و او را سپاس می گزارد و بدین سان، خان سوم به پایان می رسد .

در خان چهارم، رستم با جادوگری روبرو می شود. جادوگر، نخست با قصد فریب و نیرنگ نزد رستم می آید . پس از کمی گفت و گو، رستم به حيله گری او پی می برد و برای چیرگی بر او ، از خدا یاری می خواهد و سرانجام او را از پا در می آورد .

بینداخت چون باد، خَمّ کمند سرِ جادو آورد ناگه به بند

میانش به خنجر به دو نیم کرد دل جادوان زو پُر از بیم کرد

در خان پنجم، رستم با دیوی به نام اولاد رویارو می شود و او را به بند می کشد. سپس در خان ششم ، رستم به کمک اولاد بر ارژنگ دیو چیره می شود و او را از پا در می آورد .

چو رستم بدیدش برانگیخت اسب بدو تاخت مانند آذر گشسب

سر و گوش بگرفت و یالش دلیر سر از تن بکنندش به کردار شیر

در خان هفتم، رستم با بزرگ دیوان یعنی " دیو سپید " به جنگ می پردازد و او را نیز از بین می برد . بدین گونه، رستم با پشت سر گذاشتن هفت مرحله ی بسیار دشوار و خطرناک ، یاران خود را از بند دیوان، نجات می دهد و به ستاش یزدان می پردازد .

ز بهر نیایش، سر و تن بشُست یکی پاک جای پرستش بجُست

از آن پس نهاد از بر خاک، سر چنین گفت: کای داورِ دادگر !

ز هر بد، تویی بندگان را پناه تو دادی مرا، گردی و دستگاه

شاهنامه ی فردوسی ، باتلخیص و بازنویسی

خود ارزیابی :

- ۱- منظور از عبارت زیر، چیست ؟
- ۲- رستم در هفت خان چه مراحل را پشت سر می گذارد ؟
- ۳- به نظر شما چه نیرویی باعث شد رستم بتواند هفت خان را با موفقیت پشت سر بگذارد ؟
- ۴-

یاد آوری :

(۱) مبالغه :

گاه شاعران و نویسندگان برای افزودن بر تاثیر و قدرت سخن خود، رویدادها را بسیار بیشتر از آن چه هست، توصیف می کنند، به این گونه بزرگ نمایی در بیان حوادث، "مبالغه" می گویند.

در درسی که خوانده اید، نمونه هایی از این را می توان یافت :

- خروشید و جوشید و برکنند خاک ز سمش زمین شد همه چاک چاک

در این بیت، شاعر در جوش و خروش اسب مبالغه کرده است .

- بزد تیغ و بنداخت از بر سرش فرو ریخت چون رود خون از برش

در این بیت، شاعر در چگونگی جاری شدن خون اژدها مبالغه کرده است .

(۲) کنایه :

به این عبارت که در درس آمده، توجه کنید :

- از هفت خان رستم گذشته است " منظور از این سخن آن است که فرد، توانسته مراحل

دشواری را پشت سر گذاشته، به موفقیت برسد .

- وقتی درباره ی مطلبی به طور غیر مستقیم صحبت می کنیم، به آن کنایه می گوئیم . کنایه

سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور آن است .

زمانی که درباره ی شخصی می گوییم " در خانه ی او همیشه باز است " معنای نزدیک و آشکار این جمله آن است که " در خانه ی او همواره گشوده است و قفل و بندی ندارد ". اما مقصود گوینده بیان صفت بخشش و مهمان نوازی آن شخص است بنابراین معنای دوم یا دور این جمله آن است که او شخص مهمان نوازی است . به همین سبب می گوییم باز بودن در خانه ی فلانی کنایه از بخشندگی اوست .

- به عنوان نمونه ؛ در عبارت " بار سوم ، رخس به تنگ می آید " به تنگ آمدن ، کنایه از خسته شدن و به ستوه آمدن است .

کارگاه درس پژوهی

- ۱_ با مراجعه به کتاب خانه ، داستان دیگری از شاهنامه ی فردوسی انتخاب کنید و در گروه بخوانید .
- ۲- در داستان " هفت خان " ، شخصیت دوست داشتنی از دیدگاه شما کیست ؟ درباره اش در گروه با دوستان خود صحبت کنید .
- ۳- بازی با کلمات درس هفت خان : نماینده ی گروه ، یک کلمه از درس انتخاب کرده ، بقیه ی اعضا ی گروه ، به ترتیب با نشانه ی آخر هر کلمه ، واژه ای دیگر از متن درس بگویند .

ادبِ لقمان

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟

گفت: از بی ادبان؛ هر چه از ایشان در نظرم ناپسند می آمد، من از آن عمل، دوری می کردم.

نگویند از سرِ بازیچه، حرفی کزان پندی نگیرد، صاحبِ هوش

وگر صد باب حکمت، پیش نادان بخوانی، آیدش بازیچه در گوش

گلستان سعدی، باب دوم، با اندک تغییر

*به نظر شما، چگونه می توان از بی ادبان، ادب آموخت؟

دوستانِ همدل

وارد حیاط مدرسه که شدم احساس غریبی کردم . شیراز کجا و آن جا کجا؟ صدای همه‌مه ی بچه ها مدرسه را پر کرده بود. زبانشان را نمی فهمیدم . حتی یک کلمه هم تُرکی بلد نبودم .

زنگ کلاس را زدند . زنگ دوم بود . من و بابا، رفته بودیم اداره ی آموزش و پرورش، یک نامه گرفته بودیم که اسم مرا بنویسند . بعد از زنگ اول به مدرسه رسیده بودیم .

وارد کلاس که شدم، همه با تعجب نگاهم کردند . پسری که معلوم بود مبصر کلاس است ، به ترکی گفت : « تَزَه گلیسَن؟ » (تازه آمده ای ؟)

وقتی دید که جواب نمی دهم ، با تندی گفت : « نیه جاواب ورمیسن ؟ » (چرا جواب نمی دهی) .

نگاهم را به کف کلاس دوختم و گفتم : « ترکی بلد نیستیم . »

صداهایی از گوشه و کنار کلاس بلند شد : فارسده ، فارسده . (فارس است ، فارس است)

یکی از بچه های ته کلاس ، خطاب به من گفت : « من هم فارسم . اسمت چیست ؟ »

ذوق زده ، شدم و لبخندی زدم و گفتم : « یونس ... اسمم یونس است . »

زنگ تعطیل را که زدند به کوچه دویدم . تازه ، کوچه ی مدرسه را پشت سر گذاشته بودم و داشتم وارد خیابان می شدم که دستی به شانم خورد :

- هی یونس ! صبر کن با هم برویم .

سرم را برگردانم : همان همکلاس ام بود . گفت : « خانه تان کجاست ؟ »

- همین پایین . کوچه ی حیدری .

- پس راهمان یکی است ! خانه ی ما ، یک کوچه بالاتر از خانه ی شماست . خوشحال شدم .

- اسم تو چیست ؟

- مهدی .

- کجایی هستی ؟

- شیرازی .

همان وقت که حرف زدی ، فهمیدم . آخه من هم شیرازی .

هر دو ، خندیدیم . بعد مهدی پرسید : « تازه آمده اید تبریز ، نه ؟ »

- یک هفته ای می شود ... شما چه طور ؟

- ما الان سه چهار سال است این جا هستیم .

با آن که دو هفته دیرتر از بقیه به مدرسه رفته بودم ، هر طور که بود، خودم را به آن ها رساندم .

یک ماه بعد ، یکی از بهترین شاگردهای کلاس شده بودم .

یکی از همین روزها بود که فهمیدم ، مهدی درسش زیاد خوب نیست . یک روز هم ، وقتی که زنگ را زدند، آقا معلم ، من و مهدی را توی کلاس نگه داشت .

آقا معلم ، ابتدا مهدی را نصیحت کرد و بعد از من خواست که به مهدی کمک کنم تا درس هایش را بهتر یاد بگیرد .

از آن به بعد، عصرها یا من به خانه مهدی می رفتم یا او به خانه ما می آمد . هم درس می خواندیم و هم بازی می کردیم . اما مهدی ، علاقه زیادی به درس خواندن نداشت .

به این ترتیب ، دو ماه گذشت .

یک روز صبح که مثل همیشه با مهدی در حال رفتن به مدرسه بودیم ، یک وقت به خودم آمدم و دیدم با مهدی توی اتوبوس نشسته ایم و داریم از مدرسه دور می شویم .

کم کم ، نگران شدم. اتوبوس به آخر خط رسید ، راننده رو به ما کرد و به ترکی چیزهایی گفت که من نفهمیدم و مهدی در جواب او ، با دستپاچگی چیزهایی به ترکی گفت .

همان طور سر جایمان نشستیم . اتوبوس دوباره پر از مسافر شد و راه افتاد . بین راه ، مهدی پشت سر هم به خیابان اشاره می کرد و مغازه ها را نشانم می داد .

مهدی طوری خوشحال بود که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است . اتوبوس به آخر خط رسید و همه پیاده شدند .

به مهدی گفتم : «بیا برگردیم مدرسه »

گفت : حالا دیگر زنگ را زده اند. اگر الان به مدرسه برویم ، سرکلاس راهمان نمی دهند .

- پس چه کار کنیم ؟

- هیچ ! باز سوار اتوبوس می شویم ، می رویم تا آن سر خط ، همین طور ماشین سواری می کنیم تا ظهر، ظهر که شد برمی گردیم خانه...

فردای آن روز هم مدرسه نرفتیم و راه افتادیم توی خیابان ها. با آن که هنوز چند روزی به زمستان مانده بود، هوا خیلی سرد بود . من از سرما می لرزیدم .

حالا خیابان ها خلوت شده بود . دیگر از بچه مدرسه ای ها خبری نبود . آن روز ، حالت عجیبی داشتم حس می کردم دارم گناه بزرگی می کنم . خدا خدا می کردم که پدرم ما را نبیند .

روز سوم و چهارم هم همین طور گذشت . روز پنجم هم به تماشای مغازه ها و عکس های جلوی سینماها گذشت .

روز ششم ، اول سوار اتوبوس شدیم و رفتیم آخر خط ، پیاده شدیم . بعد مهدی گفت . « بیا سوار یک خط دیگر بشویم و برویم تا آخر آن خط ، آن وقت دوباره برمی گردیم . » قبول کردم .

نزدیکی های ظهر ، سوار اتوبوس شدیم و برگشتیم . حالا دیگر مدرسه ها تعطیل شده بود . وقتی رسیدیم خانه ، دیر شده بود . اما مادر نفهمید که مدرسه نرفته بودم .

روز هشتم فرار ، هوا حسابی سرد شده بود . ایستگاهی که هر روز از آن جا سوار اتوبوس می شدیم ، کمی پایین تر از کوچه ی مدرسه مان بود . ما بیشتر وقت ها تا نزدیک مدرسه می رفتیم و بعد راهمان را به طرف ایستگاه ، کج می کردیم . آن روز صبح ، وقتی داشتیم به طرف ایستگاه می رفتیم ، چند تا از بچه های کلاس ، ما را دیدند . یکی از آن ها به فارسی پرسید : « دارید کجا می روید ؟ چرا نمی آید مدرسه ؟ »

من ، هم ترسیدم و هم خجالت کشیدم . مهدی دستم را کشید و گفت « ولشان کن . جوابشان را نده . بیا برویم . » و دو تایی دودیم طرف ایستگاه ، صدای بچه ها از پشت سرمان بلند شد که فریاد می زدند : « قاچاقلار ... قاچاقلار ... » (فراری ها ... فراری ها ...)

آن روز اصلا سرحال نبودیم . اتوبوس که به آخر خطش رسید ، سوار خط بعدی شدیم و رفتیم .

فردای آن روز ، توی ایستگاه هر روزی نایستادیم . رفتیم یک ایستگاه پایین تر . منتظر آمدن اتوبوس بودیم که یک دفعه دیدم چند نفر از همکلاسی هایم دورم را گرفته اند اما مهدی پا به فرار گذاشته بود .

هر کاری کردم نتوانستم از دست بچه ها فرار کنم . مرا کشان کشان به طرف مدرسه بردند . کیفم را دادند دستم و مرا به دفتر مدرسه بردند ، وقتی وارد دفتر شدم ، بی اختیار زدم زیر گریه .

معلم به طرفم آمد ، آرام دستم را گرفت و مرا روی یک صندلی نشاند . عده ی زیادی از بچه ها جلو دفتر جمع شده بودند .

آقا معلم گفت : « فرار از مدرسه ، کار غلطی بود . اگر راستش را به من بگویی ، من هم قول می دهم کمکت کنم ... بگو بدانم : چرا از مدرسه فرار کردی ؟ »

همه چیز را برای او گفتم . وقتی حرف هایم تمام شد ، گفت : « از این فرار ، چیزی هم گیرت آمد ، فکر نکردی عاقبت یک روز پدر و مادرت می فهمند ؟ ! »

می دانی حالا فرق تو با بچه های دیگر چیست؟ آن ها چیزهای زیادی یاد گرفته اند که تو بلد نیستی».

وقتی زنگ را زدند، با آقا معلم رفتم سر کلاس، بچه ها همه ساکت بودند و آقا معلم به من اشاره کرد و گفت: «بچه ها! این هم آقا یونس شما!»

بچه ها خندیدند و هورا کشیدند و نمی دانم چرا یک دفعه حس کردم توی خانه خودمان هستم. دیگر احساس غریبی نمی کردم. حس می کردم همه ی بچه ها را دست دارم ...

آقا معلم رو به من کرد و گفت: «بین پسرمان همه ی این ها دوست تو هستند».

گفتم: «آخه آقا، من زبان آن ها را بلد نیستم و نمی فهمم اما ...»

آقا معلم گفت: مگر فقط کسی که همزبان آدم است، دوست اوست؟ تو اگر کمی سعی کنی، خیلی زود می توانی با این ها دوست بشوی. مهم این است که همه ی شما یک دین و فرهنگ دارید و همه تان اهل یک کشورید و با کمی تلاش، خیلی راحت می توانید زبان همدیگر را یاد بگیرید. سپس، سکوت کرد.

آقا معلم آن زنگ، اصلا درس نداد و همه اش از دوستی و اتحاد گفت. از نقشه های دشمنان برای اختلاف انداختن بین استان ها و مردم کشورمان گفت و از خیلی چیزهای دیگر حرف زد.

زنگ آخر را که زدند، به طرف خانه به راه افتادم. اما تنها نبودم. همکلاسی هایم با من بودند. به کوچه مان که رسیدیم، هم احساس سبکی می کردم و هم می ترسیدم. ولی نامه ای که آقا معلم برای بابا نوشته بود، به من جرئت می داد. وقتی می خواستم از دوستانم جدا شوم، یکی از آن ها گفت: «ما امروز عصر فوتبال داریم. شما هم بیا.»

من هم برای آن که نشان بدهم، ترکی بلدم، گفتم: «ساعات نِچَه گَلیرم؟» (ساعت چند می آیم؟)

یکی از بچه ها لبخندی زد و گفت: «شما می گویی: ساعات نچده گلیم؟» (ساعت چند بیام)

خندیدم و گفتم: «خب، ساعات ن... چ... ده گلیم؟»، کلمه «نچده» را خیلی سخت و بریده بریده گفتم.

گفت: «می آیم دنبالت»

وقتی در می زدم، با خودم گفتم: «امشب می روم دم خانه مهدی. هر طور شده، باید کاری کنم که او هم فردا به مدرسه برگردد.» وبعد نفسی تازه کردم و با اطمینانی بیشتر، دوباره در زدم.

* محمد رضا سرشار (رهگذر)، از مجموعه داستان «جایزه»، با کاهش.

• ایستگاه اندیشه: ۱- اگر شما به جای یونس بودید، در برابر پیشنهاد مهدی چه می کردید؟

۲- به نظر شما چه عاملی باعث برگشت یونس به مدرسه شد؟

فصل سوم

دین

و

اخلاق

زنگ انشا

ساعت انشا بود

و چنین گفت معلم با ما :

((بچه ها گوش کنید

نظر ما این است

شهادا خورشیدند))

مرتضی گفت :)) شهید

چون شقایق ، سرخ است .))

دانش آموزی گفت :

((چون چراغی است که در خانه ی ما می سوزد .))

و کسی دیگر گفت :)) شهید

داستانی است پر از حادثه و زیبایی .))

مصطفی گفت :)) شهید

مثل یک نمره ی بیست

داخل دفتر قلب من وتو می ماند .))

خود ارزیابی

۱_ در این درس نظر معلم نسبت به شهدا چیست ؟

۲_ چرا شهید مانند چراغ خانه است ؟

۳_ شما هم مانند شاعر، شهید را با یک جمله ی زیبا توصیف کنید .

۴_.....

یاد آوری :

-((شهید چون شقایق ، سرخ است .))

-((شهید ، داستانی است پر از حادثه و زیبایی .))

شاعر در جمله ی نخستین ، شهید را به گل شقایق و در جمله ی دوم به داستان زیبا و پرماجرا، مانند کرده است .

مانند کردن کسی یا چیزی به کسی یا چیز دیگر را " تشبیه " می گویند .

تشبیه یکی از ابزارهایی است که نوشته را زیبا و گیرا و اثرگذار تر می کند و ذهن را به پویایی و آفرینش نزدیک می سازد.

کارگاه درس پژوهی

- ۱_ با همکاری افراد گروه یک شعر با مضمون ((شهید)) انتخاب کنید و در کلاس بخوانید .
- ۲_ بازی گروهی :افراد گروه چند واژه را روی تخته ی کلاس می نویسند . افراد گروه بعدی این کلمات را به کلمات دیگری مانند می کنند .
- ۳_ شعر ((زنگ انشا)) را برای دوستان گروه بخوانید و از آن ها بخواهید،در باره ی شیوه ی شعرخوانی شما گفت و گو کنند .
- ۴_ ((چند وقت پیش داستانی درباره ی خیر و شر خواندم و ماجرا این بود که سال ها پیش ،خیر وشر برای شنا کردن به دریا رفتند ؛ اما شر زودتر از آب بیرون آمد و لباس های خیر را پوشید و خیر برای این که برهنه نماند مجبور شد، لباس های شر را بپوشد و حالا سال هاست که آدم ها خیر وشر را با هم اشتباه می گیرند .))

الف) در قسمتی که خواندید ، شخصیت های داستان را مشخص کنید ؟

ب) سپس تصور کنید اگر جای این دو با هم عوض شود ،چه اتفاقی می افتد .

حکایت

انواع مردم

بدان که مردم از سه جنس اند :

بعضی چون غذا هستند که وجودشان برای ما لازم است ،

و بعضی چون دارو هستند که فقط گاهی به آن ها نیاز داریم ،

و برخی دیگر مانند بیماری هستند که ما هرگز به آن ها نیاز نداریم ، ولیکن گاهی گرفتارشان می شویم که در چنین هنگامی باید صبر و تحمل داشته باشیم تا به سلامت از دست آن ها ، رها شویم.

(ابو حامد امام محمد غزالی ، کیمیای سعادت، با اندکی تغییر و بازنویسی)

*به نظر شما چه کسانی وجودشان مانند غذا برای ما ضروری است ؟

اخلاق پسندیده

آداب طعام خوردن

اول دست و دهن پاک کند، آن گاه به کنار خوان حاضر آید، و چون بر خوان بنشیند، دهن فراخ باز نکند و لقمه بزرگ نگیرد، بلکه اعتدال نگاه دارد، و به طعام نظر نکند و طعام نبوید و نگزیند، و اگر طعام اندک بود آن را بر دیگران ایثار کند، و در لقمه ی دیگران نظر نکند. و پیش از دیگران دست باز نگیرد، بل اگر سیر شده باشد، تعللی می آرد تا دیگران نیز فارغ شوند، و اگر در میان طعام، به آب حاجت افتد، به شتاب نخورد، و آواز از دهن بیرون نیارد، و چون خلال کند، اگر در میان جمعی بود، در خلال کردن توقف کند.

آداب سخن گفتن

آدمی، باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود، قطع نکند و چیزی را که از غیر او پرسند جواب نگوید. اگر کسی به جواب مشغول شود و او بر بهتر جوابی از آن قادر باشد، صبر کند تا آن سخن تمام شود. سخنی که با او می گویند، تا تمام نشود به جواب مشغول نگردد. از غیبت و دروغ گفتن خودداری کند. باید که شنیدن او از گفتن او بیشتر بود، از حکیمی پرسیدند که چرا شنیدن تو از گفتن تو زیادت است؟

گفت: زیرا که مرا دو گوش داده اند و یک زبان، یعنی دو چندان که می گویی، می شنو.

دادند دو گوش و یک زبانت، ز آغاز
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

خواجه نصیرالدین توسی، اخلاق ناصری، با اندک تغییر

زیان های زبان

بدان که آفات زبان، بسیار است و زیان های آن بی شمار؛ از این است که ثواب خاموشی و فواید آن، بی نهایت بود. و هر که خاموشی اختیار کند، رستگار شود. و از رسول _ صلی الله علیه و آله _ پرسیدند که کدام عمل فاضل تر؟ زبان از دهان بیرون آورد و انگشت بر آن نهاد، یعنی خاموشی! و فرمود که بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان وی است. و گفت هر که به خدای تعالی و به قیامت ایمان دارد، باید که جز از سخن خیر، نگوید یا خاموش نشیند.

ملا ادهم غزلی خلخالی، لطائف المواقف

خود ارزیابی

- ۱- چند مورد از آداب طعام خوردن را نام ببرید .
- ۲- چرا کسی که جواب بهتری می داند ، باید صبر کند تا پاسخ دیگران تمام شود ؟
- ۳ چرا بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان او ، است ؟

یاد آوری

- در سال های قبل با کلمه هایی آشنا شده اید که به آخر آن ها ((مند ، بان ، زار ، گاه و ...)) اضافه شده بود . اکنون به این کلمه ها توجه کنید . بی شمار ، بی نهایت و بی غایت می بینیم که با افزودن ((بی)) ، به آغاز کلمه ، واژه ی جدیدی ساخته شده است .
- اضافه شدن ((نا)) به کلمه هایی مانند : شناس ، سازگار و شنوا ، نیز کلمه های جدیدی پدید آورده که معنای مخالف با اصل کلمه دارند : ناشناس ، ناسازگار ، ناشنوا .

کارگاه درس پژوهی

- ۱ _ درباره ی ((آداب سخن گفتن)) در خانه ، مدرسه و در جمع دوستان " بحث و گفت و گو کنید .
- ۲ _ چند مورد از آداب طعام خوردن که در درس به آن ها اشاره شده است ، بیان کنید .
- ۳ _ عبارت ((هر که خاموشی اختیار کند ، رستگار شود)) در مورد چه کسانی به کار برده می شود؟
- ۴ _

بخوان و حفظ کن

شیرِ خدا

ألفتی داشته با آن دلِ شب
دلِ شب، مَحْرَمِ سرّ الله است
جوششِ چشمه ی عشقِ ازلی
مسجدِ کوفه هنوزش مدهوش
چشمِ بیدار علی، خفته نیافت
می بَرَد شامِ یتیمان عرب
خُفت در جایگه پیغمبر
حلقه ی در، شد از او دامن گیر
که علی بگذر و از ما مگذر
جانِ عالم به فدای تو علی

محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

علی آن شیرِ خدا، شاهِ عرب
شب ز اسرارِ علی آگاهست
شب شنفته است مناجاتِ علی
کلماتی چو دُرِ آویزه ی گوش
فجر تا سینه ی آفاق، شکافت
ناشناسی که به تاریکی شب
عشق بازی که هم آغوشِ خطر
آن دَمِ صبحِ قیامت تاثیر
دست در دامنِ مولا زد، در
شبروان، مستِ ولای تو علی

رفتار نیکان

از راه دوری آمده بود، از آن سوی بیابان ها. می خواست پیامبر (ص) را ببیند و مشککش را با او در میان بگذارد. شنیده بود: پیامبر (ص) خواهش کسی را رد نمی کند.

سر راه مسجد، منتظر پیامبر (ص) ایستاد. به او گفته بودند که پیامبر (ص) برای نماز به مسجد می آید.

مرد، نگران بود و با خودش فکر می کرد که چگونه با پیامبر (ص) رو به رو شود.

با خود می گفت: ((پیامبر، مرد بزرگی است؛ بسیار بزرگ، باید مواظب رفتارم باشم. باید در حرف زدنم دقت کنم.))

بعد حرف هایی را که می خواست نزد پیامبر (ص) بر زبان بیاورد، چند بار زیر لب، تکرار و تمرین کرد.

الله اکبر، الله اکبر... صدای اذان در شهر پیچید و مردم به مسجد می آمدند؛ جلو رفت و از نوجوانی پرسید:

((تو پیامبر را می شناسی؟))

نوجوان، پیامبر (ص) را به او نشان داد که همراه با مردی دیگر پیش می آمد. قلب مرد، تند تند شروع به تپیدن کرد. در حالی که لباسش را مرتب می کرد، به پیامبر (ص) و همراهش خیره شد که گفت و گوکنان نزدیک و نزدیک تر می شدند.

جلو رفت، خواست حرفی بزند؛ اما نتوانست. به سیمای درخشان و پر ابهت پیامبر (ص) خیره شده بود.

لبانش می جنبید اما صدایش در نمی آمد. از خجالت چهره اش خیس عرق شده بود. پیامبر (ص) با تعجب

نگاهش کرد و گفت: ((آیا از دیدن من زیانت بند آمده؟)) بعد، با مهربانی مرد صحرانشین را در آغوش

گرفت و گفت: ((آرام باش! از چه می ترسی؟ من که از ستمگران نیستم. من مثل برادر تو هستم.))

مرد با شنیدن حرف های پیامبر (ص) آرام گرفت. پیامبر (ص) دست او را گرفت و به راهش ادامه داد. مرد

صحرانشین در حالی که از اخلاق خوش پیامبر (ص) تعجب کرده بود، دست در دست او وارد مسجد شد و

مشککش را برای او بازگو کرد. پیامبر (ص) با خوش رویی به حرف هایش گوش کرد و قول داد، مشککش را

حل کند. پس از آن، در باره ی رفتار با پدر و مادر، بسیار سفارش کرد و فرمود:

بر همه واجب است که احترام پدر و مادر خود را نگه دارند و با آنان با مهربانی و فروتنی رفتار کنند. خداوند در این مورد می فرماید: ((و پروردگار تو مقرر داشته که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو، یا هر دو در کنار تو به پیری رسند، به آن ها اُف مگو و بر آن ها بانگ مزین و با آن ها کریمانه سخن بگوی و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا! آن ها را به پاس آن که مرا در کودکی پروردند، ببخشای.))

قرآن با ارائه ی تشبیهات زیبا و لطیف می خواهد اوج تواضع و مهربانی را برساند. همان طور که پرندگان بال و پر خود را با کمال فروتنی و از روی علاقه بر جوجه های خود می گسترند واز آن ها محافظت می کنند، انسان نیز باید با پدر و مادر خود همان گونه رفتار کند. نکته ی بسیار ظریف و جالبی که در کلام خدا وجود دارد، نشان دهنده ی بزرگی شأن و مرتبه ی پدر و مادر است. تا جایی که سفارش می کند در مقابل پدر و مادر حتی کوچک ترین حرف آزار دهنده یعنی ((اُف)) نباید بر زبان آورد و باعث ناراحتی و رنجش آنان شد.

((سعدی)) می گوید: ((وقتی به جهل جوانی، بانگ بر مادرم زدم، دل آزرده به گنجی نشست و گریان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی؟

گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی بر این روز، بر من جفا که تو شیر مردی و من پیر زن

محمود پور وهاب، مرام خوبان.

• ایستگاه اندیشه:

۱- به نظر شما چرا زیبایی دورنی بر زیبایی بیرونی (ظاهری)، برتری دارد؟

۲- درباره ی حکایت سعدی، در گروه خود، گفت و گو کرده، جمع بندی نظرات را برای کلاس بازگو کنید.

فصل چہارم

آداب زندگی

دوستی

بدان، ای پسر که مردمان تا زنده اند از دوستان ناگزیرند که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست، از آن که حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟

گفت: برادر نیز، دوست به.

پس به کار دوستان اندیشه کن و دوستی ایشان به مردمی و احسان، تازه دار و چون دوست نو گیری، پشت بر دوستان کهن، مکن. دوست، همی طلب و دوستان کهن را برجای همی دار تا همیشه بسیار دوست داشته باشی. و دیگر با مردمانی که با تو به راه دوستی روند و "نیم دوست" باشند، نیکویی و سازگاری کن و در هر نیک و بد، به ایشان مشفق باش تا چون از تو مردمی بینند، دوست، یکدل شوند.

(قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس)

مشاورت

مشاورت کردن در کارها از قوی رایبی مردم باشد و از تمام عقلی و پیش بینی؛ چه هر کس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند؛ یکی بیشتر و یکی کمتر و یکی دانشی دارد و هرگز کار نبسته است و نیازموده و یکی همان دانش داند و کار بسته است و آزموده. مثل این، چنان باشد که یکی باشد که بسیار سفرها کرده باشد و جهان بسیار دیده و سرد و گرم چشیده و در میان کارها بوده، با آن کس برابرتوان کرد که هرگز سفر نکرده باشد و ولایت ها ندیده، و از این رو، گفته اند: ((تدبیر با دانایان و پیران و جهان دیدگان باید کرد)).

و نیز یکی را خاطر تیز تر باشد و در کارها زود تر تواند دید و یکی کند فهم باشد. و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد. همه ی جهانیان متفقند که هیچ آفریده، داناتر از پیغامبر (ع) نبوده است و با این همه فضیلت و معجزات که او را بود، خدای (تعالی) او را می فرماید: ((و شاورهم فی الامر)) یا محمد چون کاری کنی و یا مهمی تو را پیش آید، با یاران خویش تدبیر کن.

مشورت ناکردن در کارها، ضعیف رایبی باشد و هیچ شغلی بی مشورت، نیکو نیاید.

سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

خود ارزیابی

- ۱- در دوست یابی چگونه رفتار می کنید؟
- ۲- منظور از "مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست" چیست؟
- ۳- پیام کلی "درس مشاورت" چیست؟
- ۴-

یادآوری

در این درس خوانده ایم که :

- همی طلب ، یعنی ← بطلب

- همی دار ، یعنی ← بدار

اکنون به کاربرد امروزی فعل های زیر توجه کنید .

الف) دوست همی طلب ← برای خود دوست انتخاب کن .

ت) دوستان کهن را بر جای همی دار ← دوستان قدیمی را نگه دار .

کار گاه درس پژوهی

۱- در مورد شرایط انتخاب دوست در گروه ، گفت و گو کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید.

۲- به تصاویر نگاه کنید و آن ها را نمایش دهید.

۳	۲	۱
---	---	---

تصاویری در ارتباط با دوستی به صورت داستان

۵	۴
---	---

ز ورزش میاسای

تن زنده والا به ورزشی است
که ورزش میاسای و کوشنده باش
به سختی دهد مرد آزاده تن
کسی کو توانا شد و تندرست
خرد را به مغزش فروزندی است
که بنیاد گیتی به کوشندگی است
نیاکانت را ورزش آن مایه داد
که شهنامه زایشان به تابندگی است
تو نیز از نیاکان ، بیاموز کار
اگر در سرت شور سرزندگی است

محمدتقی ملک الشعرا بهار

درس هشتم

درس آزاد

عبدالرشید
فکرین
استاد

خودارزیابی

یادآوری

کارگاه درس پژوهی

راز زندگی

غنچه با دل گرفته ، گفت :

"زندگی

لب ز خنده بستن است

گوشه ای درون خود ،نشستن است.

گل به خنده ، گفت :

زندگی ، شکفتن است

با زبان سبز ،راز گفتن است "

گفت و گوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می رسد

تو چه فکر می کنی ؟

راستی کدام یک درست گفته اند ؟

من که فکر می کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است

گل ، یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است

خود ارزیابی

۱. گل، زندگی را چگونه تعریف کرده است؟

۲. تعریف شاعر از زندگی چیست؟

۳. به نظر شما راز زندگی چیست؟

۴.

یادآوری

۱. گاهی، شاعر یا نویسنده برای اثربخشی بیشتر، زیباتر ساختن و ساده تر کردن مفاهیم شعر و نوشته ی خود از زبان موجودات و اشیا سخن می گوید و اعمال انسانی را به آن ها نسبت می دهد .

مانند : " غنچه با دل گرفته، گفت / گل ، به خنده گفت "

در این نمونه، شاعر غنچه و گل را مانند انسان پنداشته و ویژگی انسانی را به آن ها نسبت داده است. به این کار "شخصیت بخشی" می گویند .

۲. مناظره: گاهی در یک نوشته یا شعر، شخصیت های انسانی و یا غیرانسانی به صورت پرسش و پاسخ و یا بحث و مجادله به گفت و گو می پردازند ، به این کار مناظره می گویند . در شعری که خوانده اید، شاعر با رو به رو قرار دادن غنچه و گل و همسخنی آن دو ، از این شیوه (مناظره) بهره گرفته است .

کارگاه درس پژوهی

۱. در گروه های چند نفره قرار بگیرید و درس را به صورت نمایشنامه، اجرا کنید .

یک نفر نقش راوی ، یک نفر نقش گل و یک نفر نقش غنچه و بقیه اعضای گروه صدای پرندگان را اجرا می کنند . در پایان هر گروه درباره نحوه اجرای گروه های دیگر نظر می دهد .

۲. دانش آموزان به دو گروه موافق و مخالف تقسیم می شوند، گروه اول نظرات مخالف خود را در ارتباط با سخنان شخصیت های شعر، بیان می کنند . سپس گروه دوم، نظرات گروه اول را با دلیل نقد می کنند و سرانجام، یک گروه سه نفره از دانش آموزان به عنوان داور در باره ی چگونگی کار گروهی، داوری می کنند.

۳. در هر گروه، شیئی انتخاب کنید و اعمال انسانی را به آن نسبت دهید و جمله بسازید، سپس بهترین جمله را در کلاس بخوانید (سعی کنید جمله ها حالت طنز داشته باشد).

پایگاه استناد

عمر گران مایه

دو برادر، یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازو، نان خوردی .

باری ، توانگر گفت درویش را که : چرا خدمت نکنی تا از مَشَقَّتِ کار کردن برهی ؟

گفت : تو چرا کار نکنی تا از مَذَلَّتِ خدمت، رهایی یابی که خردمندان گفته اند : نانِ خود خوردن و نشستن به، که کمر زرّین بستن و به خدمت ایستادن .

به دست، آهنِ تَفْتَه کردن خمیر به از دست بر سینه، پیش امیر

عمرِ گران مایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شِتا

ای شکم خیره، به نانی بساز تا نکنی پشت به خدمت، دو تا

گلستان، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

*چگونه می توانیم زندگی خود را با ارزش تر کنیم؟

پیاده و سوار

روزی بود و روزگاری بود . یک مرد بزّاز بود که هر چند وقت یک بار از شهر پارچه ولباس های گوناگون می خرید و به ده های اطراف می برد و می فروخت و به شهر برمی گشت.

یک روز این بزّاز دوره گرد، داشت از یک ده به ده دیگر می رفت ، وقتی از آبادی خارج شد و به راه بیابانی رسید، مردی اسب سوار را دید که آهسته آهسته می رفت، مرد بزّاز که بسته ی پارچه ها را به دوش داشت، بسیار خسته شده بود .به سوار گفت : ((آقا ،حالا که ما هر دو از یک راه می رویم ،اگر این بسته را روی اسب خودت بگیری، از جوانمردی تو سپاس گزار و دعاگو خواهم شد .))

سوار جواب داد:((حق با تو است که کمک کردن به همنوع ،کار پسندیده ای است و ثواب هم دارد اما از این متاسفم که اسب من دیشب ، کاه و جو نخورده و چون تاب و توان راه رفتن ندارد ،سر بار گذاشتن روی او از بی انصافی است و خدا را خوش نمی آید .))

مرد بزّاز گفت : ((بله ، حق با شماست .)) و دیگر حرفی نزد. همین که چند قدم دیگر پیش رفتند ،ناگهان از کنار جاده ،خرگوشی بیرون دوید و پا به فرار گذاشت و رفت صد قدم دورتر نشست . اسب سوار وقتی خرگوش را دید ، شروع کرد دنبال خرگوش تاختن ؛ خرگوش دوباره شروع کرد به دویدن ، او از جلو و اسب سوار از دنبال او رفتند.

مرد بزّاز وقتی دویدن اسب را دید ،به فکر فرو رفت و باخود گفت : ((چه خوب شد که سوار ،کوله بار مرا نگرفت و گرنه ممکن بود به فکر بدی بیفتد و پارچه های مرا ببرد و دیگر دستم به او نرسد .))

اتفاقا اسب سوار هم پس از این که مقداری رفته بود، به همین فکر افتاد و با خود گفت : ((اسبی به این خوبی دارم که هیچ سواری هم نمی تواند به او برسد،خوب بود بسته ی بار بزّاز را می گرفتم و می زدم به بیابان و می رفتم ...))

سپس سوار،اسب را برگردانید و آرام آرام برگشت تا به پارچه فروش رسید و به او گفت : ((خیلی معذرت می خواهم ، تو را تنها گذاشتم و رفتم خرگوش بگیرم ،نشد ، راستی چون هنوز تا آبادی خیلی راه داریم ،دلم راضی نشد، تنها بروم و دیدم خدا را خوش نمی آید که تو پیاده و خسته باشی و من هم اسب داشته باشم و به تو کمک نکنم ، حالا بسته ی پارچه را بده تا برایت بیاورم .اسب هم برای این مقدار بار ،نمی میرد . به منزل می رسد و خستگی از تنش در می رود .))

مرد بزاز گفت: ((از لطف شما متشکرم ،راضی به زحمت نیستم ،بعد از پیدا شدن خرگوش و دویدن اسب ، من هم فهمیدم که باید بار خودم را خودم به دوش بکشم.))

قصه های برگزیده از مرزبان نامه ، بازنویسی مهدی آذریزدی

• ایستگاه اندیشه:

۱- چگونه می توان ، بهتر به دیگران کمک کرد ؟

۲- چرا هر کس باید، بار خودش را خودش به دوش بکشد ؟

پیر
فایده
استناد

فصل پنجم

نام آوران

رنج هایی کشیده ام که می‌رس



علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ هجری شمسی در تهران به دنیا آمد. او خود را این گونه معرفی می کند : «پدر من خاناباخان است، که سپاهی بوده و از او شمشیرها و چند عدد نیزه و خنجر و پیراهنی که آیات قرآنی در پشت و روی آن نوشته شده، بر جای مانده است. پدر من دار و ندار خود را در قزوین فروخت و به تهران آمد. در نه سالگی من ، پدرم درگذشت و مادرم مرا در تربیت خود گرفت. در حُجره های مختلف، علوم قدیم را فرا گرفتم. معلمین من شیخ غلامحسین بروجردی و شیخ هادی نجم آبادی بودند و من هر چه دارم، بر اثر تعلیم این دو بزرگ مرد است.»

دهخدا در همان زمان به فرا گرفتن زبان فرانسوی پرداخت و معلومات خویش را تکمیل کرد . لغت نامه ،مفصل ترین کتاب لغت در زبان فارسی است .دهخدا برای تالیف این کتاب، نزدیک چهل سال کوشش کرد و در این مدت ،حدود صد نفر با وی همکاری داشته اند . لغت نامه ،مهم ترین و اساسی ترین اثر دهخدا است و بیشتر شهرت دهخدا به خاطر همین اثر اوست. بنا به باور بسیاری ،چنین کار بزرگ و عظیمی را برای زبان فارسی به غیر از دهخدا تنها فردوسی انجام داده بود. امروز در ایران به هر کتاب خانه ای که برویم از تعداد مراجعه کنندگانی که در جستجوی، لغت نامه ی دهخدا هستند ،می توانیم ارزش و اهمیت این کتاب را درک کنیم. تقریباً همه ی لغات فارسی و نام شهرها و روستاها و کلمات علمی و اشخاص بزرگ و حتی لغات عربی را می توان در لغت نامه ی دهخدا یافت. در جلوی هر کلمه ای، معنا ، موارد کاربرد، طرز تلفظ صحیح ،همراه با اشعار و اطلاعات دیگر آمده است. لغت نامه ی دهخدا در حقیقت یک دایرة المعارف است. دهخدا برای نوشتن این لغت نامه ،شب و روز به مطالعه و جمع آوری اطلاعات مشغول بود. آن طور که نوشته اند ،وی چند میلیون یادداشت از روی متون معتبر استادان شعر و نثر فارسی و عربی، لغت نامه های چاپی و خطی، کتب تاریخ و جغرافیا، طب، ریاضی، و علوم دیگر فراهم آورده بود. به گفته ی خود او و نزدیکانش ، هیچ روزی از کار تحقیق و یادداشت برداری برای لغت نامه، غفلت نکرد مگر دو روز به خاطر درگذشت مادرش و دو روز به خاطر بیماری سختی که دچار شد.

علامه دهخدا در یکی از یادداشت های پراکنده اش برای لغت نامه، می نویسد: «همه ی لغات فارسی زبانان تا کنون در جایی جمع آوری نشده، هزاران لغت فارسی و غیر فارسی به کار می رود که تا کنون کسی آن ها را گرد نیاورده و اگر گرد آورده به چاپ نرسانیده است. ما بسیاری از این لغات را به تدریج از حافظه، نقل و سپس آن ها را الفبایی کرده ایم... و این کار بی هیچ تاخیر و درنگی، بیرون از بیماری چند روزه و دو روز رحلت مادرم رحمه... علیها که این شغل تعطیل شد، ادامه یافت و می توانم گفت که بسیار شب ها نیز، در خواب و در بیداری در این کار بودم. چه بارها که در شب از بستر بر می خاستم و چراغ روشن می کردم و چیز می نوشتم. مرا هیچ چیز از نام و نان به تحمل این رنج سنگین جز مظلومیت مشرق در مقابل ظالمین ستمکار مغربی و نداشت. چه برای نان، همه ی راه ها به روی من باز بود، و نام را نیز چون جاودانی نمی دیدم پای بند آن نبودم و می دیدم که مشرق، باید به هر نحو شده است با اسلحه ی تمدن جدید، مسلح گردد، نه این که این تمدن را خوب می شمردم، چه تمدنی که دنیا را هزاران سال اداره کرد، مادی نبود».

در میان دانشمندان معاصر ایران، باید علامه دهخدا را بزرگ مرد فرهنگ ایران دانست. او سرشار از عشق به فرهنگ وطن بود و نامی بلند در میان دانشمندان ایرانی داشت و آثار باارزشی از خود به یادگار گذاشته است.

غروب روز دوشنبه ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ شمسی بود، رنج و زحمت سال ها مطالعه، تحقیق و جست و جو، و سرانجام، بیماری، دهخدا را از پای درآورده بود. هزاران جلد کتاب، که در مدت چهل و هشت سال با او سخن ها گفته بودند، اینک همه خاموش نشسته و استاد پیر را تماشا می کردند.

در این هنگام، دو شاگرد، همکار صمیمی و مهربانش، محمد معین و سید جعفر شهیدی، به دیدار وی آمدند، لحظاتی چند با سکوت، سپری شد. استاد پیر، هر چند لحظه، یک بار به حالت سستی و ضعف درمی آمد و چشمانش را فرو می بست و باز به حال عادی برمی گشت. در یکی از این لحظات، دهخدا سکوت را شکست و گفت: «که می پرس».

باز، برای چند لحظه، همه ساکت شدند و دهخدا بار دیگر گفت: «که می پرس».

در این هنگام، محمد معین پرسید: «منظورتان شعر حافظ است؟»

دهخدا جواب داد: «بله».

معین گفت: «استاد، می خواهید برایتان بخوانم؟»

دهخدا گفت: «بله».

آن گاه ، معین ، دیوان حافظ را برداشت و چنین خواند :

دردِ عشقی کشیده ام که می‌رس
زهرِ هجری چشیده ام که می‌رس
گشته ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده ام که می‌رس ...
بی تو در کلبه ی گدایی خویش
رنج هائی کشیده ام که می‌رس
همچو حافظ غریب در ره عشق
به مقامی رسیده ام که می‌رس .

اندکی پس از آن ، دهخدا بیهوش شد و روز بعد، به دیدار پروردگارش رفت. آرامگاه او در شهر ری (ابن بابویه) قرار دارد.

خود ارزیابی :

- ۱_ گرد آوری لغت نامه ی دهخدا چند سال طول کشید و چند نفر با دهخدا همکاری می کردند ؟
- ۲_ ارزش و عظمت لغت نامه ی دهخدا را با چه کتابی برابر نهاده اند ؟
- ۳_ چرا دهخدا آخرین دقائق عمر خود را با غزل حافظ به پایان برد ؟
- ۴_

یاد آوری :

- الف) برای پیدا کردن کتاب در یک کتاب خانه ، می توانید از سه طریق آن را جست و جو کنید.
- روش اول :این است که با توجه به اسم کتاب به جست و جوی آن بپردازید .
در ((فهرست عناوین)) نام کتاب را پیدا کنید .
 - روش دوم : اگر اسم کتاب به طور دقیق برای شما مشخص نبود ، می توانید با استفاده از " فهرست پدید آورندگان " کتاب مورد نظر را پیدا کنید .
 - روش سوم : اگر نام کتاب و نام نویسنده برای شما مشخص نبود و تنها به دنبال مطلبی با موضوعی خاص بودید ، می توانید از ((فهرست موضوعی)) استفاده کنید .

کارگاه درس پژوهی :

- ۱_ درباره ی شیوه ی کار با لغت نامه در گروه ،گفت و گو کنید و سپس با استفاده از یک فرهنگ لغت ، معنی واژه های دشوار درس را بیابید .
- ۲_ در گروه خود درباره ی شخصیت دهخدا ،گفت و گو کنید و نظر خود را درباره ی کاری که وی انجام داده است ، بیان کنید .
- ۳_ درباره ی ویژگی های شخصیت های ماندگار ،گفت و گو کنید و نتیجه را به کلاس گزارش دهید .

بخوان و حفظ کن

باران

خوشا آنان که الله یارشان بی

به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

"بابا طاهر"

خداوندا به فریاد دلم رس

کس بی کس تویی، من مانده بی کس

همه گویند طاهر کس نداره

خدا یار مننه چه حاجت کس

"بابا طاهر"

ای نام تو روییده به گلدان لبم

در مرحمت تو غوطه ور، روز و شبم

در خاک طلب، بذر دعا کاشته ام

باران اجابت تو را می طلبم

"سیدحسن حسینی"

اگر آن سبز قامت، رو نماید

در باغ خدا را می گشاید

تنم را فرش کردم تا بتازد

دلم را نذر کردم تا بیاید

"مصطفی علی پور"

عطار و جلال الدین محمد

محمد، حسابی خسته شده بود. پدرش گفته بود به نیشابور که برسیم، چند روز می مانیم. در طول راه، همه از زیبایی نیشابور و آب و هوای دل پذیرش سخن می گفتند.

این نخستین سفر طولانی او بود. تا به حال این همه راه نیامده بود. سفر برای بچه ها بی به سن او هیجان انگیز است؛ اما این سفر، فرق می کرد. پدرش گفته بود: « به زیارت خانه ی خدا می رویم؛ و شاید دیگر به خانه برنگردیم.»

محمد دلش برای کوچه های سمرقند تنگ می شد؛ برای مدرسه اش، برای دوستانش، کوچه ها و مسجدهایش. برای بلخ هم که زادگاهش بود، دل تنگ می شد. تازه از دروازه های نیشابور وارد شده بودند که صدای اذان، بلند شد.

تا عصر، خواب بود. وقتی بیدار شد، نماز عصرش را خواند و نزد پدر رفت. پدرش مهمان داشت. در تمام شهرهای سر راه، پدرش را تقریباً همه می شناختند. روزهای اول از این موضوع خیلی تعجب می کرد؛ اما حالا دیگر برایش عادی بود. هر دانشمندی که خبر آمدنش را می شنید، خودش را به کاروان سرا می رساند.

این دیدارها برای محمد جالب بود. با دانشمندان زیادی آشنا می شد و چیزهای زیادی از آن ها یاد می گرفت. آن هایی که به دیدار پدرش می آمدند، همه از دانشمندان سرشناس و یک معلم در شهر خود بودند. فرصت خیلی خوبی برای آموختن بود.

محمد وارد اتاق شد، سلام کرد و در گوشه ای، دو زانو نشست. بهالدین رو به مهمان کرد و گفت: « شیخ عطار! پسر من است، محمد.»

محمد، نام عطار را قبلاً شنیده بود.

حتماً خودش بود: دانشمند بزرگ، عطار نیشابوری. چند بیت از شعرهایش را هم از پدر شنیده و حفظ کرده بود.

مهمان، محمد را به نزد خود صدا زد و گفت: « جوان، برخیز و نزدیک تر بیا.» محمد که آمد، دستی بر سرش کشید.

- ماشاءالله. خدا نگهش دارد.

بعد، رو به محمد کرد و پرسید: « از دانش چه خواندی و باخود چه داری؟ »

محمد گفت : « جز اندکی نمی دانم و حرفی ندارم که بگویم .»

شیخ لبخندی زد و گفت : « همه ی ما جز اندکی نمی دانیم .»

*

آفتاب در حال غروب بود . عطار می خواست، برود. از دیدن این پدر و پسر، خیلی خوش حال بود . از کتاب هایی که به همراه داشت ، یکی را برداشت . بالای صفحه ی اوّل چیزی نوشت و آن را به محمد داد. محمد ، کتاب را گرفت ، نگاهی کرد و از این هدیه ی شیخ، بسیار خوشحال شد و تشکر کرد. ؛ نسخه ای از کتاب " اسرار نامه " بود.

پدر برای بدرقه ی مهمان رفت . محمد همان جا نشسته و مشغول خواندن آن کتاب شده بود. او آن چنان مشغول خواندن بود که نشنید ، شیخ هنگام رفتن به پدرش گفت : « مراقب محمد باش . به خواست خدا ، آینده ی درخشانی خواهد داشت . او به مقام بزرگی خواهد رسید . »

*

خود ارزیابی

۱- عطار نیشابوری، کدام کتاب خود را به جلال الدین محمد، معروف به مولوی، هدیه داد؟

۲- چرا دیدار پدر محمد ، با افراد مختلف ، برای او جالب بود ؟

۳- به نظر شما، چرا سفر برای انسان ، جالب و هیجان انگیز است ؟

۴-.....

یاد آوری

- ۱- شعر از نظر شکل، انواع گوناگونی دارد مانند غزل، قصیده، مثنوی و
مولانا جلال الدین، کتاب با ارزش خود "مثنوی معنوی" را در قالب مثنوی سروده است .
- ۲- از دیگر کتاب های معروف مولانا «دیوان شمس» و «فیه ما فیه» را می توان نام برد.
- ۳- مثنوی به شعری گفته می شود که همه ی ابیات آن یک وزن و دومصرع هر بیت ، قافیه ای جداگانه دارند.

.....۴-

کارگاه درس پژوهی

- ۱- با توجه به متن درس ، مسیر سفر مولانا را بیان کنید.
- ۲- اگر می توانستید به زمان مولانا برگردید ، چه سوالاتی از او می پرسیدید ؟
- ۳- در گروه خود، شعری از مولانا بخوانید و نظر گروه را در مورد معنی و مفهوم آن بیان کنید.
- ۴- بخش هایی از درس را که به نظرتان جالب بود به صورت نمایش با هم گروهی خود اجرا کنید.
- ۵- در گروه خود یک مصاحبه ی خیالی با مولانا انجام دهید و پرسش های خود را از او بپرسید.
(۱ نفر نقش گزارشگر و ۱ نفر نقش مولانا)

حکایت

درختِ علم

حاکمی را خبر می دهند که درختی عجیب در هندوستان است که اگر کسی میوه ی آن را بخورد، هرگز پیر نمی شود. حاکم یکی از نزدیکان خود را برای یافتن چنین درخت، به سوی هندوستان، روانه کرد. آن شخص، پس از جست و جوی بسیار، به نتیجه ای نمی رسد و با هر کس در این باره گفت و گو می کند، با تمسخر و تعجب، رو به رو می شود. سرانجام، ناامید می شود و قصد بازگشت می کند. اما پیش از این که بار سفر بندد، با دانشمندی روبه رو می شود و با شگفتی از او پاسخ می شنود: این درختی که تو می گویی و به دنبال آن هستی، همان «درخت علم» است.

این درخت علم باشد ای علیم	شیخ، خندید و بگفتش ای سلیم
زان ز شاخ معنی ای، بی بار و بر	تو به صورت رفته ای، ای بی خبر
گاه بحرش نام شد، گاهی سحاب	گاه درختش نام شد، گاه آفتاب
کم ترین آثار او، عمر بقاست	آن یکی کیش صد هزار آثار خاست

جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، بازنویسی و کاهش

• در این شعر، علم به چه چیزهایی مانند شده است؟

بخوان و بیندیش

بوعلی و بهمنیار

بهمنیار از شاگردان نزدیک بوعلی سینا بود و به استادش بسیار احترام می گذاشت. استعداد خدادادی کم نظیر و فکر خلاق بوعلی، بهمنیار را دچار شگفتی کرده بود تا جایی که به خود جرأت داد به استادش پیشنهادی عجیب بدهد. روزی به بوعلی گفت: شما ای استاد! سرآمد همه ی مردم هستید. چرا خود را یک پیغمبر فرستاده ی خدا، معرفی نمی کنی؟

بهمنیار، این حرف را بارها به بوعلی گفته بود اما جوابی از او نمی شنید، تا آن که در یکی از شب های سرد زمستان که همه جا پوشیده از برف و هوا یخبندان بود، بوعلی در اطاقی گرم، زیر کرسی خوابیده بود، بهمنیار هم در طرف دیگر در خواب عمیقی بود. نزدیک سحر بود. بوعلی از خواب بیدار شد، احساس تشنگی داشت ولی آب در دسترس نبود، بوعلی با صدایی آمیخته به محبت، گفت: بهمنیار! بهمنیار!

بهمنیار، چشم گشود و سلامی کرد. بوعلی پس از جواب سلام، گفت: برخیز و ظرف آب را از بیرون بیاور که سخت، تشنه ام. بهمنیار با چشمان نیمه باز خود نگاهی کرده و برخاست، شدت سرمای بیرون را به یاد آورد. کمی با خود فکر کرد، ایستاد و گفت: استاد! هوای بیرون خیلی سرد است، آب هم حتما یخ بسته است، سینه ی شما هم، اکنون گرم است، اگر آب سرد بنوشید برای شما خوب نیست.

بوعلی گفت: استاد تو در طب، منم و من می گویم، آب بیاور.

بار دیگر، بهمنیار سخن خود را با کلمات دیگر تکرار کرد اما دید استاد در آوردن آب اصرار می کند. بالاخره، طاقت نیاورد و گفت: در این هوای برفی و سرمای شدید، نمی توانم برای آوردن آب، بیرون بروم. شما چیز دیگری از من بخواهید.

در این گفت و گو بودند که ناگهان صدای دلنشینی از بیرون به گوش رسید. مسلمانی در این هوای سرد، مشغول راز و نیاز با خدای مهربان خود بود. پس از چند جمله مناجات، صدای اذان بلند شد: الله اکبر... فردای آن روز، بهمنیار آماده ی گرفتن درس از استاد گردید، بوعلی رو به بهمنیار کرد و گفت: بارها به من می گفتی که چرا خودم را پیامبر خدا معرفی نمی کنم، حالا علت آن را فهمیدی؟

بهمنیار گفت: خیر استاد.

بوعلی گفت: بهمنیار! با آن که من استاد توام و سال ها با تو بوده ام، با این حال، حرف هایم در تو اثر نداشت و نتوانستم، در این همه سال، محبتی در دلت بیفکنم و کاری کنم که در سرمای شب گذشته، با

علاقه ی خودت بر خیزی و ظرف آب را برای من بیاوری ولی در همان ساعت در آن هوای سرد و یخبندان ، مرد مسلمانی تنها برای انجام دادن یک عمل غیر واجب ، بدون هیچ گونه احساس ناراحتی ، سرمای شدید را تحمل می کند و می آید و اذان می گوید تا فرمان پیامبر (ص) را اجرا نماید، با آن که از دوران زندگی آن حضرت تا زمان این مرد، نزدیک به چهار صد سال می گذرد اما نفوذ گفتار آن پیامبر الهی در دل مومنانش ، آن چنان شدید است که پیروانش این گونه ، در هر شرایط ، در گرما و سرما ، در سختی و آسایش ، دستور او را از روی علاقه اجرا می کنند .

آری ، ای بهمنیار ، اکنون دیگر ، فکر می کنم که

بازنویسی گروه

• ایستگاه اندیشه:

۱- چرا بهمنیار ، به بوعلی آن پیشنهاد را داده بود ؟

۲- بوعلی چگونه بهمنیار را به اشتباهش آگاه کرد؟

فصل ششم

ایرانِ من

درس دوازدهم

ای وطن

ای سلامم ، ای سرودم
ای نگهبان وجودم
ای غمم تو، شادی ام تو
مایه ی آزادی ام تو ...
ای وطن!

ای دلیل زنده بودن
ای سرودی صادقانه
ای دلیل زنده ماندن
جان پناهی جاودانه ...
ای وطن!

همچو رویش در بهاران
همچو جان در هر بدن
مثل بوی عطر گل ها
مثل سبزی چمن ...
ای وطن!

مثل راز شعر حافظ
مثل آواز قناری
همچو یاد خوش ترین ها
همچو باران بهاری ...
ای وطن!

مثل غم در مرگ مادر
مثل کوه غصه هایی
مثل سربازان عاشق
قهرمان قصه هایی ...
ای وطن!

همچو آواز بلندی
از بلندی های پاک
باغروری، با گذشتی
با وفایی همچو خاک ...
ای وطن!

ای وطن!

ای وطن!

خود ارزیابی :

۱_ شاعر در این شعر، " وطن " را به چه چیزهایی مانند کرده است ؟

۲_ مقصود شاعر از " مثل سربازان عاشق ، قهرمان قصه هایی " چیست ؟

۳_ وطن چگونه می تواند نگهبان وجود ما باشد ؟

۴-.....

یادآوری:

به این عبارات توجه کنید .

_ ای وطن !

_ خدایا !

_ یا رب !

(- برای خطاب کردن و مخاطب قرار دادن کسی از نشانه های ندا ((ای ، یا ، ا)) استفاده می کنیم .

(- کلمه ای که هر یک از این نشانه ها را داشته باشد ، منادا نامیده می شود .

کارگاه درس پژوهی :

۱_ شعر را در گروه با آهنگی زیبا ، هم خوانی کنید .

۲_ در باره ی زیبایی های این شعر ، در گروه خود گفت و گو کنید و احساس خود را نسبت به وطن ، به دوستانتان بگویید .

۳_ اگر داستان زیبایی درباره ی " عشق به میهن " خوانده اید برای دوستان خود در گروه تعریف کنید .

درس سیزدهم

درس آزاد

عید
فایل استناد

خودارزیابی

یادآوری

کارگاه درس پژوهی

علم و عمل

دو کس، رنجِ بیهوده بُردند و سعی بی فایده کردند :

یکی آن که اندوخت و نخورد ، و دیگر آن که آموخت و نکرد .

چون عمل در تو نیست ، نادانی

علم ، چندان که بیشتر خوانی

چارپایی ، بر او کتابی چند

نه محقق بود نه دانشمند

که بر او همزم است یا دفتر ؟

آن تهی مغز را چه علم و خبر

گلستان سعدی ، باب هشتم

*از نظر سعدی ، دانشمند واقعی کیست ؟

دریا قلی

در تاریخ، انسان‌های بسیاری بوده‌اند که همه‌ی توان و جان خود را برای رسیدن به هدف خویش فدا کرده‌اند و گاهی نجات مردمی یا آینده‌ی ملتی به هوشیاری و فداکاری و تصمیم به هنگام و جان فشانی به موقع یک نفر یا جمعی محدود، وابسته می‌شود. در همه‌ی جوامع بشری، فداکاری چنین انسان‌هایی را ارج می‌نهند و تلاش می‌کنند خاطره‌ی آن را در تاریخ و ادبیات و آثار هنری خود حفظ کنند.

در داستان‌های کهن ایرانی آرش، دلاور مردی بود که وقتی قرار شد که کمانداری ایرانی تیری رها کند و هر جا که تیر فرود آمد، مرز ایران باشد. دلیرانه بر قله‌ی دماوند برآمد و تیری در چله‌ی کمان نهاد و با پرتاب کردن آن، سرزمین ایران را از بیگانگان رهایی بخشید و جان خود را در این راه فدا کرد. خاطره‌ی این جانفشانی در راه پاسداری از میهن، هنوز در یادها زنده است. این سرزمین، در هر روز گاری، پهلوانان و نام‌آوران بی‌شماری را در خود پرورانده است.

شهید «دریاقلی سُرانی» یکی از دلاورمردان دوران دفاع مقدس بود که در نخستین ماه‌های جنگ تحمیلی با فداکاری شگفت‌انگیز خود، مانع سقوط شهر آبادان شد. شغل دریاقلی، اوراق فروشی بود. او در آن هنگام به همراه فرزند خردسال خود در گورستانی از اتومبیل‌های فرسوده در "کوی ذوالفقاری" در حاشیه‌ی آبادان زندگی می‌کرد. او در یک شب تاریک، ناگهان متوجه شد که سربازان دشمن بعضی به صورتی غافلگیرکننده از رودخانه‌ی بهمنشیر گذشته‌اند و می‌خواهند شهر محاصره شده‌ی آبادان را به اشغال کامل خود در بیاورند. دریاقلی، فوراً بی‌سر و صدا سوار بر دوچرخه شد و به راه افتاد.

دریاقلی در آن شب پاییزی نهم آبان ماه ۱۳۵۹، فرزند خردسال خود را در نزدیکی سایه‌هایی که در سیاهی شب داشتند خود را برای حمله‌ای وحشیانه به آبادان آماده می‌کردند، تنها گذاشت. او با همه‌ی توان و قدرت، رکاب می‌زد. انگار کسی در گوشش می‌گفت دریاقلی رکاب بزن، همه چیز به جوانمردی تو وابسته است اگر کوتاهی کنی، همه‌ی شهر و دیار نابود خواهد شد.

دریاقلی! رکاب بزن، یا علی بگو چشم انتظار همت تو، دین و میهن است

فردا اگر درنگ کنی، کوچه‌های شهر میدان جنگ تن به تن و تانک با تن است

از راه اگر بمانی و روشن شود هوا تکلیف شهر خاطره‌های تو، روشن است!

دریاقلی! به وسعت دریاست نام تو تاریخ در تلفظ نام تو آلکن است.

دریاقلی اما همچون دریایی خروشان بود، با تمام وجود تلاش می کرد، از میان گشتی های دشمن و آتش خمپاره ها بگذرد و زودتر از سربازان بعثی، خود را به شهر برساند.

او توانست، کوی ذوالفقاری تا شهر آبادان را در کوتاه ترین زمان، رکاب بزند و خود را به سرعت به شهر برساند و با فریادهایش، مردم و مدافعان شهر را از نفوذ دشمن باخبر کند.

مردم و مدافعان آبادان، بی درنگ به هر وسیله ای که ممکن بود در برابر دشمن به کار آید، به مقابله با دشمن پرداختند و توانستند در نبردی نابرابر که در تاریخ دفاع مقدس به نام " عملیات کوی ذوالفقاری " معروف است، نفوذ دشمن را به آبادان ناکام بگذارند و او را با تلفات بسیار و شکستی سخت به عقب برانند.

دریاقلی در همین نبرد، به شدت زخمی شد و در راه انتقال به پشت جبهه به شهادت رسید. مزار این شهید دلاور در بهشت زهرا (ع) در تهران قرار دارد.

بی شک دریاقلی اگر در آن شب سرنوشت ساز دچار ترس و تردید می شد و اگر تنها به نجات خود و فرزندش می اندیشید یا اگر اندکی کوتاهی می کرد و نمی توانست به موقع خود را به شهر برساند خدا می دانست چه اتفاقات ناگواری می افتاد!

"دکتر محمد رضا تُرکی"

خود ارزیابی :

۱_ دریاقلی قبل از آغاز جنگ به چه کاری مشغول بود ؟

۲_ مصراع ((چشم انتظار همت تو، دین و میهن است)) یعنی چه ؟

۳_ به نظر شما چه ارتباطی میان کار آرش با دریاقلی وجود دارد ؟

۴-.....

یاد آوری :

_ توجه به نشانه های نگارشی، به خواندن بهتر و درک معنی و مفهوم متن، کمک می کند .

_ منظور از نشانه های نگارشی، به کاربردن علامت ها و نشانه هایی است که خواندن و در نتیجه، فهم مطالب را آسان می کند .

چند نمونه از نشانه های پُر کاربرد عبارتند از :

- ۱_ نقطه (.) : علامت توقف یا ایستادن در خواندن را نشان می دهد و در پایان جمله می آید.
- ۲_ ویرگول یا درنگ نما (،) : نشانه ای است که میان عبارت ها یا جمله ها و برای جدا کردن کلمه یا عبارت توضیحی یا برای جدا کردن اسم های اشخاص و ... به کار می رود .
- ۳_ دو نقطه (:) : پیش از نقل قول ، هنگام توضیح دادن ، شمردن اجزای یک چیز و هنگام معنی کردن کلمه به کار می رود .
- ۴_ علامت سوال (؟) : در پایان جمله های پرسشی یا برای نشان دادن شک و تردید یا ریشخند و به کار می رود.
- ۵_ نشانه ی بیان عاطفه یا تعجب (!) : در پایان جملات تعجبی و جمله هایی که یکی از حالات عاطفی مثل آفرین ، تاکید ، افسوس ، آرزو ، دعا ، ندا و به کار می رود .

کارگاه درس پژوهی :

- ۱_ به نظر شما چرا دریا قلی توانست کار چنان بزرگی انجام دهد ؟
- ۲_ اگر به جاي دریا قلی بودید ، چگونه رزمندگان را از وجود دشمن آگاه می کردید؟
- ۳_ با مراجعه به کتاب های دوران دفاع مقدس یا منابع رایانه ای ، داستان دیگری از شهدای حماسه ساز انتخاب کنید و در کلاس بخوانید .
- ۴_ نام بعضی از کوچه و خیابان های شهرها را به نام شهدا نام گذاری کرده اند ؛ با هم گروهی خود یکی از شهدای محله تان را انتخاب کنید و گزارشی از زندگی نامه ی او را برای کلاس ، بازگو کنید .

وطن

ما که اطفال این دبستانانیم
همه با هم برادر وطنیم
اشرف و آنجب تمام مملکت
وطن ما به جای مادر ماست
شکر داریم کز طوفولیت
چون که حُبّ وطن ز ایمان است
گر رسد دشمنی برای وطن
همه از خاک پاک ایرانیم
مهربان، هم چو جسم با جانیم
یادگار قدیم دورانیم
مادر خویش را نگهبانیم
درس حُبّ الوطن، همی خوانیم
ما یقینا ز اهل ایمانیم
جان و دل، رایگان بیفشانیم

"ایرج میرزا"

بخوان و ببندیش

همه جای ایران ، سرای من است

دشت با صفای شمال شیراز در میان تپه های پُر بوته و کوهپایه های نرم قرار داشت. این دشت دل انگیز و تَل و تپه های قشنگش با آب و هوای متعادل ، گل و گیاه فراوان و درختچه های معطر می پرورد .

چادرنشینان عشایر از دیرباز، عاشق این دیار بودندو همیشه با دیده ی آرزو و حسرت بدان می نگریستند. بیهوده نبود که کانون تعلیم و تربیت عشایر ، گوشه ای از این منطقه ی دلاویز را برای استقرار دانشسرای تربیت معلم برگزیده بود. صحن گسترده و بی در و دیوار این دانشسرا به یکی از همان دشت ها و تَل و تپه های رنگارنگ شباهت داشت . دانشسرای عشایری با عمارت های یک طبقه ، خوابگاه های بسیار ، سالن های وسیع ، زمین های گوناگون ورزشی ، چمن فوتبال ، استخر شنا و میدان اسب سواری، به خرمی و طراوت این دشت و گهسار افزوده بود .

این کانون فعال آموزش و پرورش، سالیانه بیش از هزار نوجوان عشایری را برای کار آموزگاری تربیت می کرد و می خواست به عمر بی سوادی ایل ها پایان بخشد .

شادی و شادمانی شاگردان دانشسرا ، به ویژه در جشن ها تماشایی بود . این جشن ها ، هنگامی شور و نشاط بیشتری می یافت که یکی از دبستان های عشایری به پاداش پیشرفت های درخشان خود به شیراز دعوت می شد و به مهمانی دانشسرا می آمد .

دبستان ایلی ، کوچک و متحرک بود . در یک یا دو چادر تشکیل می شد. در یک اتوبوس جای می گرفت . مهمانان خردسال با افتخار، به حیاط دانشسرا پای می نهادند. چادرهای خود را در یکی از میدان ها می افراشتند و به هنرنمایی می پرداختند .

در ساعات آزمایش و نمایش هنگامه ای در می گرفت . هیچ یک از داستان ها و اشعار کتاب ها فراموش نمی شد . نمایش های شیرین و کودکانه، اجرا می شد . تخته سیاه ها در سالن های اجتماع با تصاویر علمی ، شکل های هندسی ، خط های زیبا ، ارقام ریاضی و نقشه های جغرافیا آرایش می یافت .

کارو کوشش با جشن و پایکوبی در هم می آمیخت: شعر می خواندند، سخن می راندند ، نغمه می سرودند ، پای می کوفتند . یکی از برنامه های درخشان آموزش عشایری همین بود . ماهی نبود که دانشسرا کار آموزی و جشنی از این گونه نداشت .

سالن بزرگ و جادار دانشسرا پُر از همهمه بود. شاگردان ، هر کس سعی داشت که به صندلی های جلو دست یابد و به صحنه ی آزمایش و نمایش نزدیک تر باشد. همه در تب و تاب بودند . آرام و قرار نداشتند و برای دیدار بچه ها و آموزگار فداکارشان لحظه شماری می کردند .

سر انجام، انتظار پایان یافت و کودکان به سالن دانشسرا قدم نهادند. پرچم های کوچک ایران در دستشان بود. آموزگارشان جوانی سر به زیر و فروتن، همراهشان بود.

بچه ها هلهله کردند. غریو شادی و شعف، سالن را شکافت. فریاد ((ای ایران ...)) به آسمان رفت.

به زودی کار نمایش و آزمایش آغاز شد و آموزگار کوشا و با ذوق دبستان و شاگردان تیز هوش و هنرمندش غرق ستایش و تحسین گشتند.

کودکان دبستان در همه ی رشته ها و زمینه های تحصیلی مهارت و تسلط داشتند ولی هنگامی که نوبت درس جغرافیا رسید کارشان جلوه ی دیگری داشت. در ترسیم نقشه ی ایران و استان های ایران و توصیف زیبایی های ایران، بسیار هنرنمایی کردند. با ترسیم ماهرانه ی نقشه ی هر استان، شعری را با صدای بلند درباره ی همان استان می خواندند و این هم، یکی از راه و رسم های شیرین و دلنشین دبستان های عشایری بود.

با استان خراسان این شعر از ((حسن غزنوی))، طنین انداخت:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آورد / چون دم عیسی در کالبدم جان آورد ...

فارس، شعر مشهور ((لطفعلی صورتگر)) داشت:

هر باغبان که گل به سوی برزن آورد / شیراز را دوباره به یاد من آورد

نقشه ی گیلان و دیلمان را کشیدند با قصیده ی معروف ((ملک الشعرا ی بهار)):

هنگام فرودین که رساند زما درود / بر مرغزارِ دیلم و طرفِ سپیدرود ...

برای مازندران از ((فردوسی بزرگ)) مدد گرفتند:

که مازندران شهر ما یاد باد / همیشه بر و بومش آباد باد ...

با اصفهان:

ای به هنر، سُرْمه ی چشم جهان / خاکِ هنر خیز من ای اصفهان ...

آذربایجان را از یاد نبردند با شاه غزلی از حافظ شیرین سخن:

ای صبا گر بگذری بر ساحلِ رود آرس / بوسه زن بر خاک آن وادی و مُشکین کن نفس ...

مگر می شد ، میرزا آقا خان را با آن شعر قشنگش درباره ی ایران و کرمان ، فراموش کرد :

خوشا مرزِ ایرانِ غنبرِ نسیم که خاکش گرمی تر از زَرّ و سیم

گر از ملک کرمان سرایم ،رواست که هندوستانی خوش آب و هواست...

برای ایران و همه جای ایران اشعاری نغز داشتند و خواندند . نقشه ی خوزستان را جوانی خوش قد و بالا با گچ رنگی و زیبایی کشید و با صدایی زلال ، قصیده ی غرور انگیز حسین مَسرور را قرائت کرد :

سلام من به خوزستان، پیام من به سامانش به بهمن شیر جوشان و به کارون خروشانش...

دیدن پیشرفت های حیرت انگیز درسی و شنیدن اشعار و قصایدی از این قبیل ، از زبان و دهان کودکان بسیار غرور آفرین و دلنشین بود . همه ی بچه ها ، غرق سکوت و سراپا گوش بودند.

یکی از دبیران دلسوز دانشسرا ، اشک شوق به چشم ، برخاست و خطاب به جمع شاگردان پرسید : ((چرا امروز بیش از همیشه ، تشنه ی شنیدن بودید و این گونه با جان و دل ، گوش می دادید؟))

یکی از بچه ها، برخاست و گفت : برای آن که امروز ، از بزرگی و عظمت و زیبایی های میهن عزیزمان ایران ، سخن گفته می شد و ما اکنون فهمیدیم که ((همه جای ایران ، سرای من است .))

* محمد بهمن بیگی ،اگر قره قاج نبود ، با کاهش و اندکی تغییر

• ایستگاه اندیشه:

۱- زیباترین بخش این نوشته ، کدام قسمت است ، چرا ؟

۲- نظر شما در باره ی آخرین جمله ی این نوشته ، چیست ؟

فصل ہفتم

فرہنگ

و

ہنر

میوه ی هنر

آن قصه شنیدید که در باغ، یکی روز
از جور تبر، زار بنالید سپیدار
کز من نه دگر بیخ و بُنی ماند و نه شاخی
از تیشه ی هیزم شکن و ارّه ی نجار
گفتش تبر آهسته که جُرم تو همین بس
کاین موسم حاصل بود و نیست تورا بار
تا شام، نیفتاد صدای تبر از گوش
شد توده در آن باغ، سحر، هیمه ی بسیار
دهقان چو تنور خود ازین هیمه برافروخت
بگریست سپیدار و چنین گفت دگر بار
اوخ که شدم هیزم و، آتشگر گیتی
اندام مرا سوخت چنین ز آتشِ ادبار
خندید برو شعله، که از دست که نالی
ناچیزی تو، کرد بدین گونه تو را خوار
آن شاخ که سر برکشد و میوه نیارد
فرجام، به جز سوختنش نیست سزاوار
جز دانش و حکمت نبود میوه ی انسان
ای میوه فروشِ هنر، این دکه و بازار
از گفته ی ناکرده و بیهوده چه حاصل
کردار نکو کن، که نه سودیست ز گفتار
آسان گذرد گر شب و روز و مه و سالت
روز عمل و مزد، بود کار تو دشوار

خود ارزیابی :

۱_ علت قطع کردن درخت سپیدار چه بود ؟

۲_ از نظر شاعر " میوه ی انسان " چیست ؟

۳_ به نظر شما ، پیام این شعر چیست ؟

۴_.....

یاد آوری :

الف (کلمه ی ((اَوخ)) را که در درس خواندیم یک واژه است ، اما معنای یک جمله ی کامل را بیان می کند . گاهی برای حالت هایی مانند آرزو ، اندوه و شادی و... از کلمه هایی مانند : ای کاش ، افسوس ، آفرین و ... استفاده می کنیم . این کلمات را شبه جمله می گویند .

این کلمات در ظاهر، مانند یک جمله نیستند ولی معنای یک جمله ی کامل را بیان می کنند به همین سبب ، شبهه جمله هستند.

ب (به کلمه های زیر توجه کنید :

پار _____ پارسال

دی _____ دیروز

مه _____ ماه

گاهی شاعران از کلمات کوتاه شده ای مانند : " پار ، دی ، مه ، گه و شه " استفاده می کنند ، لازم است هنگام بیان معنی ، به این کلمات توجه داشته باشیم.

کارگاه درس پژوهی :

۱_ منظور شاعر از مصراع " دست قدرم کرد به ناگاه نگونسار " چیست ؟

۲_ چند شخصیت در این شعر حضور دارند ؟ در باره ی نقش هر یک ، گفت و گو کنید .

۳_ شعر " میوه ی هنر " را با راهنمایی معلم خود ، در کلاس به صورت یک نمایش اجرا کنید .

افلاطون و مرد جاهل

گویند روزی افلاطون نشسته بود . مردی جاهل نزد او آمد و نشست و شروع کرد به حرف زدن. در میانه ی سخن ،گفت :((ای حکیم ! امروز فلان مرد را دیدم که سخنِ تو می گفت و تو را دعا می کرد و می گفت : افلاطون ،بزرگ مردی است که هرگز کس چون او نبوده است و نباشد،خواستم که شکر و سپاس او را به تو رسانم .))

افلاطون چون این سخن بشنید ، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد.

این مرد گفت: ((ای حکیم ! از من چه رنج آمد تو را که چنین تنگدل گشتی ؟))

افلاطون گفت :((از تو رنجی به من نرسید ولیکن برای من از این بدتر چیست که جاهلی مرا بستاید)).

*چرا هنگامی که افراد نادان از ما تعریف می کنند ، نباید خوشحال شویم ؟

کتاب خوانی

بدان که قصه خواندن و شنیدن، فایده ی بسیار دارد :

اول آن که از احوال گذشتگان خبر دار شود .

دویم آن که چون عجایب بشنود ، نظر او به قدرت الهی ، گشاده گردد .

سیم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود، داند که هیچ کس از بند محنت آزاد نبوده است، او را تسلی باشد .

چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود ، دل از مال دنیا و دنیا بردارد و داند که با کس، وفا نکرده و نخواهد کرد .

پنجم، عبرت بسیار و تجربه ی بی شمار او را حاصل شود .

و خدا ی تعالی با حضرت رسول (ص) می گوید : «ای محمد ، ما از قصه های رسولان و خبرهای پیغمبران ، بر تو می خوانیم. آن چه بدان ، دل را ثابت گردانیم و فایده های کلی تو را حاصل گردد.» (قرآن کریم، سوره ی هود، آیه ۱۲۰) .

پس معلوم شد که در قصه های گذشتگان، فایده ای هست و خواننده و گوینده و شنونده را از آن فایده رسد . اگر پرسند که قصه خوانی ، چند نوع است ؟ بگوی دو نوع : اول حکایت گوئی و دویم نظم خوانی .

اگر پرسند که آداب حکایت گوینان چند است ؟

بگوی : اول آن که قصه ای که ادا خواهد کرد، باید که بر استاد خواننده باشد و با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دویم آن که چُست و چالاک، به سخن در آید و خام نباشد .

سیم باید که داند که جماعت، لایق چه نوع سخن است ، بیش تر ، از آن گوید که مردم، راغب آن باشند . چهارم، نثر را وقت وقت، به نظم آراسته گرداند که بزرگان گفته اند: نظم در قصه خوانی چون نمک است در دیگ ؛ اگر کم باشد، طعام بی مزه بود و اگر بسیار گردد شور شود. پس اعتدال، نگاه باید داشت .

پنجم، سخنان محال و گزاف نگویند که در چشم مردم ، سبک شود .

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است ؟

بگوی : اول آن که به آهنگ خواند .

دویم ، سخن را در دل مردم بنشانند .

سیم، اگر بیتی مشکل پیش آید، شرح آن با حاضران بگوید .

چهارم، چنان نکند که مُسْتَمَع، مَلول گردد.

پنجم، صاحب آن نظم را در اوّل یا در آخر، یاد کند و فاتحه و تکبیر گوید .

((کمال الدین حسین واعظ کاشفی، فتوت نامه ی سلطانی))

خود ارزیابی :

- ۱_ سه مورد از فایده های قصّه خواندن را بیان کنید .
- ۲_ چرا باید در آغاز یا پایان نوشته از شاعر یا نویسنده ی آن یاد کرد ؟
- ۳_ اگر بخواهید قصّه ای برای خواندن انتخاب کنید ، چه ویژگی هایی را برای آن در نظر می گیرید ؟
- ۴_

یاد آوری :

- هر داستان از قسمت ها(عناصر)مختلفی تشکیل می شود که در این جا با برخی از آن ها آشنا می شویم.
- *موضوع داستان : فکر اولیه ای که به ذهن نویسنده می رسد و کل فضای داستان را در بر می گیرد ، موضوع داستان است . در شعر میوه ی هنر موضوع داستان ((ثمر بخشی و مفید بودن)) است .
 - *شخصیت پردازی : افراد حاضر در داستان را شخصیت می گویند .مثلا در درس «میوه ی هنر» ، می توان به سپیدار ، تبر ، شعله و هیزم شکن اشاره کرد .
 - *زاویه ی دید: شیوه ای که نویسنده ی برای بیان داستان ،انتخاب می کند و از زبان او سخن می گوید.
- زاویه ی دید داستان ،مشخص می کند که داستان از دید چه کسی، بازگو شده است .

کارگاه درس پژوهی :

- ۱_ با توجه به آداب نظم (شعر)خوانی،درس میوه ی هنر را در گروه خود بررسی کنید .
- ۲_ درباره ی " ویژگی های يك كتاب خوب " در گروه بحث کنید .
- ۳_ یکی از داستان های شاهنامه را به شیوه ی نقالی در کلاس اجرا کنید .

بخوان و حفظ کن

به گیتی، به از راستی، پیشه نیست

ز کژی بتر، هیچ اندیشه نیست	به گیتی، به از راستی، پیشه نیست
به بیچارگان بر، نباید گریست	سخن گفتن کز ز بیچارگی است
ستم کاره خوانیمش و بی فروغ	هر آن کو که گردد به گردِ دروغ
که کرد ای پسر، سود در کاستی؟	همه نیک نامی، به و راستی
نیاید به کار اندرون، کاستی	همه راستی کن که از راستی
چه کوبیم خیره، در کاستی؟	گشاده است بر ما، در راستی
چنان دان که او دشمنِ جانِ توست	هر آن کس که با تو نگوید درست
همان نیز با مردِ ناپاک رای	مکن دوستی با دروغ آزمای

شاهنامه، فردوسی

ستاره ی روشن

چنان خواندم که چون بزرگمهر حکیم، برادران را وصیت کرد که « در کتب خوانده ام که آخر الزمان پیغامبری خواهد آمد، نام او محمد مصطفی (ص) اگر روزگار یابم ، نخست کسی من باشم که بدو گروم، شما هم فرزندان خود را چنین وصیت کنید تا بهشت یابید.»

حکما و علما نزدیک وی می آمدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهره دادی و هیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم ، ستاره ی روشن ما بودی که ما را راه راست نمودی ، ما را یادگاری ده از علم خویش .

گفت : وصیت کنم شما را که خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، به یگانگی شناسید و وی را اطاعت دارید و بدانید که کردار زشت و نیکوی شما می بیند و آن چه در دل دارید ، می داند و زندگانی شما به فرمان اوست .

نیکویی گویند و نیکو کاری کنید که خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، که شما را آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بد کننده را زندگانی ، کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم و گوش و دست از حرام و مال مردمان، دور دارید .

راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان ، راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاک نشود . و از دروغ گفتن دور باشید که دروغ زن ارچه گواهی راست دهد ، نپذیرند .

و مردمان را عیب مکنید که هیچ کس بی عیب نیست ؛ هر که از عیب خود نا بینا شد ، نادان تر مردم باشد . و خوی نیک ، بزرگتر عطاهای خدای است عَزَّوَجَلَّ . و از خوی بد دور باشید که بندِ گران است بر دل و بر پای ، همیشه بد خو در رنج بزرگ باشد و مردمان از وی به رنج . و نیکو خوی در هر دو جهان ستوده است . و هر که از شما به زاد بزرگتر باشد ، وی را بزرگتر دارید و حرمت او نگاه دارید .

خود ارزیابی

- ۱_ یادگار بزرگمهر به حکما و علما چه بود؟
- ۲_ پدر و مادر شما معمولاً چه سفارش هایی در انجام کارها دارند؟
- ۳_ چرا نیکوخواهی در هر دو جهان، ستوده است؟

یادآوری:

- (۱) به کلمه های زیر دقت کنید.
 - _ (زشت ، نیکو)
 - _ (راستگو ، دروغ زن)
 - _ (خوي نيك ، خوي بد)
- این کلمات مخالف یکدیگر هستند .
- آوردن دو کلمه با معنی متضاد موجب زیبایی و لطافت سخن می گردد. تضاد باعث تلاش ذهنی می شود. مانند :
- الف) گدای نیک انجام به از پادشاه بد فرجام . (سعدی)
- کلمات ((نیک انجام)) و ((بد فرجام)) مخالف یکدیگرند .
- ب) هرچه زود برآید ، دیر نیاید . (سعدی)

۲) به جمله های زیر توجه کنید .

۱- برادران را وصیت کرد .

۲- وصیت کنم شما را .

در گذشته ، گاهی در جملات از حرف اضافه ی ((را)) به جای ((به)) استفاده شده است .

کارگاه درس پژوهی :

۱_ درباره ی جمله ی ((هر که از شما به زاد بزرگتر باشد ، وی را بزرگتر دارید)) ، با افراد گروه ، گفت و گو کنید ؟

۲_ نمایشنامه ای را طراحی نموده ، در آن ، رفتار دو انسان نادان و دانا را نشان دهید ؟

۳_ با توجه به متن درس ، چگونه می توانیم ، ستاره ی روشنی برای خود و دیگران باشیم؟

آوای گنجشکان

شیخ مکتب خانه بر تشکچه نشسته بود و بر بالش تکیه داشت. کودکان نیز بر تشکچه های خویش بودند و سر در کتاب حافظ داشتند. قرآن خوانده بودند و شیخ گفته بود: اکنون به آواز گنجشکان گوش می دهیم.

کودکان در سکوت، به آواز گنجشکان درخت مکتب خانه، گوش می دادند. عادت بود، میان دو درس، سکوت بود و گوش دادن به جیک جیک گنجشکان که فراوان بودند بر درخت. غوغا می کردند گنجشگان. عجب بود که هنگام درس، ساکت بودند. سر بر بال و سینه می گذاشتند. در خود بودند هیچ صدایی نبود، جز صدای شیخ که می خواند: " بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود! "

صدای کوفتن کوبه ی در مکتب آمد. شیخ گفت: کسی برود، ببیند کیست؟

"ممنون" بود که آمده بود. "ممنون" همه ی آن چیزهایی که حافظ گفته بود، داشت، ممنون مست کتاب بود و عاشق دانش، ظاهری آشفته داشت و پیراهنی کهنه. "مجنون" هم صدایش می کردند. اهل بحث بود و مدعی دانایی. پس از هر بحث، قانع می شد یا نمی شد، می گفت "ممنون" و می رفت. هر جا کتابی بود، مکتبی بود، می رفت و می گفت: به من چیزی بیاموزید.

شیخ خواست او را رد کند، میانه ی درس آمده بود. گفت: به تو چه بیاموزم، که ندانی! به گفته ی خود "همه چیز دانی!"

ممنون در میان کودکان نشست. تشکچه نداشت، بر حصیر نشست. میانسال بود و سرگردان. سرگردان در شهر، رها از قید و بند. ریسمانی بر کمر می بست و کتاب ها زیر بغل داشت.

ممنون بر حصیر زانو زد، پیش شیخ. کتاب در کنار نهاد: بخوان شیخ، چه می خواندی؟

شیخ به آهنگ خوش، همان شعر حافظ را خواند: بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود.

گنجشکان ساکت بودند. ممنون، سر به زیر انداخت و به فکر فرو رفت. سپس، برخاست صدایش را بلند کرد، گویی با حافظ، در سال های سال پیش، سخن می گفت.

بعد، رو کرد به شیخ: ای شیخ، مرا چیزی بیاموز. نصیحتی کن. امروزم را شاداب و شیرین کن. چنان که این کودکان امروزشان با خلق خوش تو گوارا می شود. شیخ، این مکتب "فلک" ندارد. کودکان را چه گونه بر سر عقل می آوری، بی چوب، بی فلک؟ به هر مکتب رفته، چوبی و فلکی دیدم، آویخته بر دیوار.

شیخ، آرام و اشک در چشم گفت: این جا گنجشکان هم درس می آموزند. چوب و فلک راه و روش آنان نیست. کودکانشان را پرواز و دانه برچیدن می آموزند، بی چوب و فلک.

- به من چه می آموزی، شیخ؟ تو بزرگی.
- من چیزی ندارم که به تو بیاموزم. از من تعریف نکن.
- ممنون پیش رفت، پیش شیخ زانو زد، بر دست او بوسه داد: "به من چیزی بیاموز، شیخ." چشمش به اشک نشست.

شیخ دست در گردن او انداخت و موهای پریشان او را نوازش کرد: پسر، حافظ بخوانم برایت؟

- حافظ در سر و قلب من است. هزاران بار خوانده ام. چیزی دیگر بخوان.
- سعدی چه؟ گلستان و بوستان؟
- هرچه بگویی خوانده ام، هرچه به این کودکان می آموزی، بارها و بارها خوانده ام. می دانم، بسیار می دانم. چیزی به من بیاموز که ندانم.
- شیخ، کوزه ی آب خویش که در کنار داشت، پیش ممنون گذاشت. کوزه ای دیگر از کودکی گرفت. کوزه ی خویش به ممنون داد.

- آب نخواستم، کوزه نخواستم. به من چیزی بیاموز.
- شیخ گفت: کوزه را نگه دار تا در آن، آب این کوزه ریزم.
- شیخ از کوزه ی خود در کوزه ی ممنون آب ریخت. کوزه در دست ممنون پر بود. آب از سر آن ریخت. ممنون گفت: به من چیزی بیاموز.

بار دیگر، شیخ در کوزه ی پر، آب ریخت. ممنون گفت: این کوزه جا ندارد. مرا دیوانه می دانی. آری، من دیوانه ام. ممنونم. آن چه باید بیاموزم، آموختم. ممنون ... ممنون.

ممنون برخاست، آب کوزه در کنار درخت، خالی کرد. کوزه ی خالی پیش شیخ آورد و گفت: این یعنی، "خالی شو تا پر شوی" من پر بودم و پر گفتم از خود، اکنون خالی ام، هیچم و هیچ نمی دانم. حالا مانند این کودکان ام. با من از هر چیز بگو، از ابتدا آغاز کن. من کی ام. به من بگو: "من کی ام، تو کیستی؟"

شیخ لبخند زد و گفت: به آواز گنجشکان گوش کن، هزاران سخن در آوازشان است. گوش کن، می شنوی. ممنون ساکت شد. کودکان او را می دیدند که همه ی وجودش گوش شده است. گنجشکان غوغا کردند.

از درخت برخاستند و در هوای مکتب چرخ زدند و بازگشتند و بر شاخه ها نشستند. ممنون سر برگرداند، گنجشکان را دید. گنجشکان در شاخه ها گفت و گو می کردند.

شیخ گفت: چه می شنوی؟ بر کودکان باز گو.

ممنون برخاست، رو کرد به کودکان با صدای بلند گفت:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار^۲

نقل از گنجشکان، غلام شما ممنون.

ممنون، ریسمانی که بر کمر داشت، سفت کرد. گرهی دیگر زد. کتاب هایش را در بغل گرفت و به سوی درِ مکتب رفت.

شیخ نگاهش کرد، کودکان دیدند که با خود شعر می خواند و می رود. گنجشکان در شاخه های درخت، جیک جیک می کردند.

عماد (یکی از شاگردان) گفت: چرا با او چنین کردی. مهربانی و هم زبانی کردی. او از ما نیست، دیوانه ای سرگردان است، که مکتب های شهر را یک به یک می گردد. به آنان می گوید: "چیزی به من بیاموزید" بسیاری از آنان در مکتب را به روی او بسته اند.

شیخ گفت: او نعمتی است که هر کس قدر او نمی داند.

یکی از بچه های مکتب، برخاست و گفت: او چه نعمتی است، جز پرگویی و ادعا و درهم ریختگی ظاهر.

شیخ گفت: او این جا نیست. غیبت او نکنیم. به هر حال، او امروز، محفل ما را روشن کرد و درسی به ما داد، از هر کس باید چیزی آموخت. هر جا می تواند برای ما مکتب باشد.

*هوشنگ مرادی کرمانی، آب انبار، با تلخیص و اندک تغییر

• ایستگاه اندیشه:

۱- به نظر شما چرا، شیخ مکتب خانه ابتدا از آموزش دادن به ممنون خودداری می کرد؟

۲- به نظر شما زیباترین بخش این داستان، کدام قسمت است، چرا؟

^۲ سعدی- هر برگ سبز درخت، از دید انسان آگاه (کتابی) دفتری است برای شناخت خداوند!

نیایش

ز ما خدمت آید، خدایی تورا است
همه نیستند، آن چه هستی تویی
تویی آفریننده ی هر چه هست
چراخ هدایت تو بر کرده ای
برون ز آن که یاریگری خواستی
به نیروی تو یک به یک زنده ایم
تو خشنود باشی و من رستگار

خدایا جهان پادشاهی تورا است
پناه بلندی و پستی تویی
همه آفریدست بالا و پست
خرد را تو روشن بصر کرده ای
جهانی بدین خوبی آراستی
خداوند مایی و ما بنده ایم
رهی پیشم آور که فرجام کار

نظامی

واژه نامه

آ

آبادی : روستای آباد

احیاء : زنده نمودن ، بازگرداندن

آذرگشسب: به معنی آتش تند و تیز، نامی است در شاهنامه ی فردوسی که در اصل، اسم یکی از سه آتش مقدس بوده، اما در شاهنامه به معنای آتش جهنده و کنایه از هر چیز مورد نیایش و ستایش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

آراسته : منظم ، مزین

آفات: جمع آفت، آسیب

آکنده : پر، لبریز

آمرانه : امری ، دستوری ، فرمان دادن ، با لحن دستور و فرمان چیزی بر زبان آوردن.

آوا : آواز ، بانگ ، صوت

آوَح : دروغ ، افسوس ، آخ

الف

آبرمرد : مرد بزرگ

اتحاد : یکپارچگی ، یکی شدن

اختلاف : نزاع ، ناسازی ، عدم موافقت

ادا : رمز و اشاره - حرکتی که از روی تقلید باشد

ادبار : بدبختی ، نگون بخت

ادعا : طلب کردن مزیتی برای خود

ارچه : اگرچه

أزلى: هميشگى، بى آغاز، ابدى

استقرار: قرار يافتن - باعث شدن

استماع: گوش کردن

أسرار: رازها، سِرّ ها، جمع سِرّ

اشارات: جمع اشاره - نمودن به چيزى به دست

اشرف: گرامى تر، شريف تر

اطاعت: پيروي

اطلس: پارچه ابريشمى

اعتبار: آبرو، ارزش، قدر

اعتدال: ميانه روى

اغما: بيهوش شدن

افتادگى: خضوع و فروتنى

افتخار: سرافرازى

افراخته: برکشيدن، بالا بردن، بلند ساختن

اقلاً: كمترين مقدار

التفات: توجه

التهاب: برافروختگى

الفاظ: جمع لفظ - كلام

ألفت: دوستى، انس، خوگرفتن

الكن: كسى كه زبانش به هنگام صحبت، گير مى كند

الوان: رنگ ها، رنگارنگ، جمع لون

امتداد: كشيده شدن - دراز شدن

انبان: كيسه اى بزرگ از جنس پوست گوسفند دباغى شده

أنجب: ارجمند تر، شريف تر، نجيب تر

أنس: دوستى، رفاقت، ألفت

اوراق : اجزای چیزی، پاره ها ، جمع ورق .اوراق فروشی :مکانی که در آن ،پاره های اتومبیل یا وسایل دیگر فروخته می شود.

اولی تر : برتر ،شایسته تر

اهریمن : دشمن ،شیطان ،کسی که منش پلیدی دارد.

ایلات : جمع ایل – اقوام عشایری

ب

باطن : درون و نهان هر چیز یا کس

بخیل : حسود

بدخو : بداخلاق، اخمو

بدرقه : مشایعت

بدوگروم : تابع اوشوم، به او اطاعت کنم

برحذر باش: مواظب باش ،بپرهیز ،آگاه باش

برزن: کوی ، محله ،کوچه

برکند: کند ،جدا کرد

برکه : آبگیر

بُرنا : جوان

برومند : باثمر ، کامیاب ، آبرومند

بُرّه : مقطع ، بخشی از زمان

بزار: پارچه فروش

بساط : پهنه ی زمین ، گسترده

بسنده : کامل ، کافی

بَصْرَ: بینایی ، روشنی دیده ،دیدن

بعثی : نیروهای ارتش عراق در زمان صدام

بل : بلکه

بِن : بیخ ، بنیاد

بند: طناب ، ریسمان

بنداخت : انداخت

بوریا : حصیر بافته شده از نی

بوستان : باغ، فضای سبز، گلزار

بیخ : بُن، ته، ریشه

بیشه : جنگل

پ

پار : سال گذشته

پارسا : پرهیزگار، پاک دامن

پایان : آخر کار، عاقبت

پاینده : پایدار، استوار، پابرجا

پرابهت: با شکوه

پرت : بی معنی، بی ارتباط، بیهوده

پرچانگی : پر حرفی، وراجی

پر خاش : درشتی، ستیزه جویی

پرمدها : از خود راضی

پرهیزگار : پاک دامن، پارسا

پروردگار : پرورش دهنده، یکی از نام های باری تعالی

پرورده : پرورش یافته

پرورنده : رشد دهنده

پشت سر نهاد : گذشت، رد کرد، عبور کرد

پلنگ افکن : نیرومند، قدرتمند

پوتین: چکمه، نوعی پای پوش

پود : نخ های قالی بافی

پوزش پذیر: پذیرنده ی خطا و پوزش، بخشنده ی گناه

پی : پا، قدم، گام

پیشه : کار ، حرفه

پیشوایان : رهبران ، مقتدایان

پیغامبران : پیام آوران ، پیام بران

پیکر : تن ، هیكل ، اندام ، جسم

پیلتن : تناور ، تنومند، بزرگ جسته

ت

تاخیر : عقب انداختن ، درنگ کردن

تبلیغ : رساندن پیام

تپیدن : جنبیدن، حرکت داشتن

تحویل : انتقال دادن ، جابه جا کردن ، رساندن

تدبیر : راه حل ، چاره

تسلط : مسلط شدن ، چیره شدن

تسلی: آرامش دادن، کاستن از اندوه کسی.

تعالی : بلند مرتبه ، برتر

تعرض: دست درازی کردن

تعلی : درنگ کردن ، بهانه آوردن ، کوتاهی

تفاوت : فرق ، اختلاف ، ناهمسانی

تفت : گرم ، تند ، تیز

تفته: داغ ، گداخته ، گرم

تقدیر : سرنوشت

تکاپو : جستجو

تکبر : غرور ، خودخواهی

تل : تپه ، پشته

تمثیل : مثال آوردن

تمجید : ستودن، تعریف کردن

تن پروری : تنبلی ، کاهلی ، سستی

تواضع : فروتنی ، خاکساری

توده: تپه و پشته ، جمع کردن

توفنده : باجوش و خروش ، خروشان

تهی مغز: نادان ، کسی که کارهای نادرستی انجام دهد، سبک مغز

تیمار: غمخواری و دلسوزی

ث

ثابت: پابرجا ، استوار

ثنا : ستایش ، ذکر نیکویی ها

ثواب : کار خوب و پسندیده

ج

جادوگر : افسونگر

جانکاه : رنج دهنده ، آزاردهنده

جایز : روا ، مناسب ، شایسته

جبار : قادر ، متکبر

جبریل : جبرئیل ، فرشته ای که وحی را بر پیغمبر نازل می کرد

جست : جهش ، پرش

جسور : بی باک ، شجاع ، دلاور

جوانمردی : سخاوت ، بخشنده

جوهر : بر وزن گوهر ، سنگ گرانبها

جهان دیده : کسی که سفر بسیار کرده و بیشتر شهرهای دنیا را دیده و تجربه اندوخته

چ

چاره : تدبیر ، علاج ، درمان

چاک چاک : پاره پاره

چراخور : چراگاه ، علفزار

چُست : جابک ، تند و تیز ، چالاک

چشمداشت : امید و خواهش ، توقع و انتظار

چشمگیر : بزرگ ، قابل توجه

چلچله: پرستو

چنو: چون او ، مانند او

چیره دست : هنرمند ، ماهر ، زبردست

ح

حاجت : نیازمندی ، نیاز ، احتیاج

حادثه : پیشامد تازه ، واقعه ، رویداد

حاسد : حسود ، حسادت کننده ، رشک برنده

حبّ الوطن : میهن دوستی ، دوست داشتن وطن

حبه : دانه

حُجره : غرفه ، اتاق ، خانه

حُسن خُلق : اخلاق نیکو ، خوش رفتاری

حشر : گرد کردن مردم ، گروه ، انبوه ، فوج

حصیر: نوعی فرش یا گستردنی که از نی یا گیاه دیگری بافته می شد ،

حُقه باز : شعبده باز ، فریب دهنده

حک : تراشیدن ، تراشیدن

حکما : جمع حکیم ، دانشمندان

حواس : جمع حاسه ، قوه ی نفسانی که اشیا را درک کند .

حیلت ساز : مکار ، حیله گر ، چاره گر ،

حیله گری : بدجنسی ، اهل مکر و نیرنگ بودن

خ

خاطر : آن چه از دل گذرد ، اندیشه و خیال

خاور: شرق

خجالت : خجالت ، شرمندگی ، شرمسار

خُجند : نام شهری در کشور فارسی زبان ناجیکستان

خرافی : سخن بیهوده و باطل

خرامان : خرامیدن ، بازبایی و ناز راه رفتن

خُردی : کوچکی

خصلت : صفت ذاتی، خوی ، طینت

خلاف ، ناسازگاری کردن ، مخالفت

خلال : چوب باریک که لای چیزی بگذارند .

خَلق : آفریده ، مردم

خُلُق : خوی و منش

خواجه : صاحب ، بزرگ ، سرور

خوار: پست و حقیر

خوان : سفره

خودپسندی : خودخواهی

خودکامه : خودسر ، خودرای ، نافرمان

خوش رایبی : خوش عقیدگی ، مثبت اندیشی ، خوش فکری

خیره : بی پروا، گستاخ ، لجباز

د

دارو ندار : دارایی ، مال و ثروت

دُرشتی : ناهمواری، تندی

دروغ زن : دروغ گو

دریغ : افسوس ، حسرت

دژبانی : ، نگهبانی ، قسمت کوچکی از سازمان ارتش

دستگیر: یاریگر ، گیرنده ی دست ، کمک کننده

دلایز : دلپسند ، مرغوب ، دلخواه

دل‌باز : جای وسیع و با صفا

دلجویی : عذر خواهی کردن ، مهربانی کردن

دلکش : دلپذیر ، دلپسند

دلگیر : تنگ و نا مناسب ، درجایی به معنی ناراحت و اندوهگین

دوره گرد : فروشنده ی بدون محل کسب و در حال حرکت

دیلمان : نام ناحیه ای قدیمی در گیلان ، گیلان

دیه : روستا ، قریه

ذ

ذره : هر چیز بسیار ریز

ذکر : یاد کردن ، دعاگفتن

ذهن : هوش ، فهم

ر

راغب : مایل ، علاقه مند

رایت : پرچم ، درفش ، علم

ربیع : بهار ، هنگام بهار

رحمان : بخشنده ، از صفات خدای بزرگ

رخ تابیدن : چهره برگرداندن

رصد خانه : مکانی که در آن به تماشای علمی آسمان و مطالعه در اوضاع ستارگان می پردازند .

رَمه : دسته ی حیوانات ، گله ی گاو و گوسفند

روبهک : روباه کوچک

رویداد : اتفاق ، حادثه

رهنمود : راهنمایی ، نشان دادن راه صحیح در کاری

ز

زاد : سن ، زمان عمر .

زار : ناتوان ، ضعیف نجیب

زاغ: پرنده ای حلال گوشت شبیه به کلاغ

زاغکی: زاغ کوچک

زر و سیم: طلا و نقره

زرین: طلایی، چیزی که از زر ساخته شده و یا به رنگ زر می باشد.

زمزمه: سخن گفتن زیر لب

زوال: نابودی، رو به نیستی رفتن

زیبنده: برآزنده، درخور

زینهار: زنهار، آگاه باش

زیی: زندگی کردن، زیستن

ژ

ژرف: عمیق

ژرفا: گودی، عمق

س

ساحت: فضای خانه، حیاط

سبو: کوزه ی سفالی

سپاس داری: شکرگزاری، سپاس گزاری،

سپاسگزار: شکرگزار، قدردان

ستایش: ستودن، مدح خداگفتن

ستوده: ستایش شده، پسندیده

سحاب: ابر

سختوت: بخشش، بخشندگی

سرآله: سرآلهی، راز خداوندی، اسرار الهی

سر به زیر: محجوب، خجالتی

سراب: آب نما، آن چه از دور آب به نظر می آید

سربلندی: سرافرازی

سرکشی : نافرمانی ، طغیان

سلاطین : پادشاهان

سلیم : سالم ، بی عیب ، ساده دل

سند : چیزی که به آن اعتماد کنند، نوشته ، مدرک ، اسناد

سهمگین : خوفناک ، ترسناک ، ترس آور

سیرت : روش ، خوی و خلق

سیمرغ : پرنده ای است افسانه ای که گویند بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته و سی رنگ هم گفته شده است .

ش

شاخسار : شاخ و برگ ، قسمت بالای درخت که پرشاخ و برگ باشد .

شتا : زمستان ، فصل سرما

شبروان : کسانی که شب را برای عبادت و راز و نیاز با خدا ، بیدار هستند ، عبادت کنندگان در شب ، عارفان ، حق شناسان .

شروط : جمع شرط ، پیمان ها

شَعَف : خوش حالی ، شادی

شکوه : هیبت ، عظمت

شوکت : شکوه و عظمت

شُنْفته : شنیده

ص

صاحب : هم صحبت ، یار و دوست

صبا : باد ، بادی که از سمت مشرق می وزد .

صخره : سنگ بزرگ و سخت

صرف کردن : خرج کردن

صعب : دشوار ، سخت

صلاح : آشتی کردن ، نیک شدن ، درستی

صوت : بانگ ، آواز ، صدا

صیف : تابستان

ط

طاهر: پاک ، پاکدامن ، پاکیزه

طاقت : توانایی ، قدرت

طالع : بخت و سرنوشت

طایفه : جماعتی از مردم ، گروه ، قوم و خویش

طراوت : شادابی ، تازگی

طریقت : راه و روش

طشت : ظرف بزرگ و فلزی

طعام : غذا

طعمه : خوردنی

طنین : صدای ناقوس، آواز

طواف : اطراف چیزی گشتن ، دور زدن ، زیارت

ع

عبرت : پند گرفتن

عبوس : اخمو، چهره درهم کشیده

عجایب : جمع عجیب - شگفتی ها

عذر : بهانه

عزت : عزیز و گرامی بودن ، سربلندی

عزوجلّ : عزّ: عزیز است ، جَلّ: بزرگوار است

عطا : بخشش

عِقاب : شکنجه کردن ، مجازات

عمارت : ساختمان

عنبر : شاه بو- ماده ای خوشبو

غ

غافل : بی خبر، فراموشکار

غالب : چیر، غلبه کننده - پیروز

غرض : قصد ، هدف

غرق : زیر آب رفتن و خفه شدن، فرو رفتن

غریبانه : ناشناس ، مانند افراد آشنا

غریب : نا آشنا ، بیگانه

غزلیات : جمع غزل ، نوعی شعر

غَش : بی هوش شدن ، از حال رفتن

غلبه : چیره شدن ، پیروزی

غنیمت : آنچه به دست آید - سود ، فرصت مناسب

غیبت : پنهان شدن از نظر

ف

فاتحه : آغاز کار - اول چیزی، گشایش

فاخته : پرنده ای است شبیه کبوتر

فارغ : آرام و آسوده، بیکار

فاقد : بدون ، بی بهره بودن ، نداشتن

فخر : بالیدن ، مباحات و افتخار کردن

فَر : شکوه ، زیبایی

فراخ : گشاد ، وسیع

فراز و فرود : بلندی و پستی

فرجام : پایان ، آخر ، عاقبت کار

فرسخ : فرسنگ ، نوعی تعیین فاصله

فرق : تفاوت ، اختلاف

فروتنی : تواضع ، افتادگی

فروزندگی : درخشندگی

ق

قُمری : پرنده ای خاکستری رنگ و کوچک تر از کبوتر

قُوا : نیروها ، جمع قُوّه

قوی پنجه : زورمند - توانا

قیامت : محشر ، روز رستاخیز

قیامت تاثیر: شگفت انگیز ، چیزی که تاثیر بسیار زیادی دارد، رویداد عجیب

قید : بند

ک

کارآموزی : کار یاد گرفتن ، دوره ی آموزشی

کاردانی : کار آزمودگی ، لیاقت

کاردان : کار آزموده ، با تجربه و شایسته

کاروان سرا : محلی برای کاروان و یا قافله ی مسافران

کالبد شکافی : تحلیل ، شناسایی اجزا یک چیز ، شکافتن پیکر برای آزمایش

کُتُب : جمع کتاب - کتاب ها

کرانه : کناره - ساحل دریا

کریمانه : با بخشندگی زیاد

کُلْفَت : زن خدمتکار

کم شمار : تعداد کم ، اندک

کمند : طناب ، بند ، ریسمان

کوشندگی : با تلاش زیاد ، کوشش کردن

کوفتن : کوبیدن

کوی : محله - بَرَزَن

گ

گذشتگان : در گذشته ها ، کسانی که از دنیا رفته اند.

گزاف : دروغ - لاف

گمان : حدس ، خیال ، فرض

ل

لاف زدن : گفتار بیهوده گفتن ، گزافه گویی

لایق : سزاوار - شایسته

لختی : مقداری ، اندکی

م

مائده : سفره، طعام - خوردنی

مات و مبهوت : سرگردان ، حیران ، شگفت زده

ماذنه : محل اذان گفتن

ماشاء اله : آنچه خدا خواست

ماضی : زمان گذشته

مالک : صاحب چیزی - خداوند

مانده : خسته

مایه : مقدار - اندازه

مبادرت : اقدام کردن به کاری

مباهات : فخر کردن و نازیدن به چیزی

مبتلا : گرفتار

مبهم : پیچیده ، نامعلوم

متفق : هماهنگ - با هم یکی شده

مجاورت : نزدیکی - همسایگی

مجلدات : جمع مجلد - مجموعه کتابی که جلد شده باند

محاصره : اطراف کسی یا جایی را احاطه کردن

مدارا : با کسی به نرمی رفتار کردن

مدافعان : جمع مدافع - دفاع کنندگان

مدعی : ادعا کننده

مدهوش: بیهوش ، عاشق و شیفته ، حیران ، متحیر و سرگردان

مذلت: خواری و پستی

مرتفع : بلند ، جای بلند

مرهم : دوا ، درمان

مرغزار : چمنزار ، سبزه زار

مرکب : جوهر ، دوات

مستحب : کاری که انجام آن ثواب دارد

مستضعف : ضعیف شمرده شده

مستمع : شنونده

مشاجرت : باهم نزاع و دعوا کردن

مشاورت : با هم مشورت کردن ، همفکری

مُشفق : دلسوز

مَشَقَّت : سختی - رنج

مشکوک : مورد شک و گمان بودن

مَشکین : به رنگ مشکی ، سیاه

مُصِرّ : پافشاری کننده ، اصرار کننده

مصطفی : برگزیده و پاک

مضایقت: دروغ کردن - بر کسی سخت گیری کردن

مَطَّلَع : آغاز کلام ، نخستین بیت غزل یا قصیده

معالجت : درمان کردن

معرفت : شناخت به علم و دانش

مقر : جای قرار گرفتن و ماندن

مقرب : نزدیکی شده - منزلت پیدا کرده

مکارم : نیکویی های اخلاقی

ملایک : جمع مَلک - فرشتگان

ملعون : مورد لعن و نفرین قرار گرفته

ملک : زمین در تصرف کسی

مُلَمَع : درخشان ، آراسته

ملول : غمگین ، آزرده

منفعت : فایده ، سود

منهدم : ویران شده

موزون : دارای وزن و آهنگ - سنجیده

موسم : هنگام، وقت و زمان چیزی

می دَرَد : پاره می کند

می نمایاند : نشان می دهد

میانه روی : اعتدال

ن

نَبْدی : نبودی

نبوغ : هوشیاری - ذکاوت

نثر : کلام غیر شعری - غیر منظوم ، نوشته ی معمولی

نخجیر : شکار - حیوانی را که شکار کنند

نعره زنان : فریاد زنان

نغز : خوب ، نیکو، لطیف

نغمه : آواز ، سرود، آهنگ

نفوذ : فرورفتن ، اثر کردن

نفیس : گران مایه ، مرغوب ، باارزش

نمودی : نشان دادی

و

وجه : روی ، چهره

وحوش : جمع وحش ، حیوانات وحشی

ورثه : جمع وراث ، ارث برنده ها

ورزندگی : نیرومندی ، ورزشکاری

وقوع : واقع شدن ، اتفاق افتادن

وقوف : دانستن ، آگاهی

ولا: محبت و دوستی ،ولایت

ولایت : شهرستان ها ، مناطق

ولع : حرص ، علاقه ی شدید به چیزی

ولوع : بسیار حریص ،آزمندی

هـ

هلاک : نابودی ، نیست شدن

هم نوعان : همانندان ،هم جنسان

همت : قصد ، اداره و عزم قوی

هنگامه ای : معرکه ای ، فریاد و غوغا و هیاهو

هول و هراس : ترس و بیم ، وحشت

هیمه : هیزم ، سرشاخه ی خشک درخت

ی

یال : موهای بلند پشت گردن اسب

نام نامه (اعلام)

آذربیدی، مهدی (۱۳۰۱-)

وی در خرمشاه واقع در حومه ی شهر یزد متولد شد. از سال ۱۳۳۶ با توجه به زمینه و مطالعات وسیع قبلی اش شروع به نوشتن داستان های گوناگون برای کودکان نمود. او با انتخاب سبک به خصوصی در تهیه و نگارش داستان هایش به صورت یکی از نویسندگان ورزیده و مطلع داستان های کودکان در ادبیات معاصر ایران درآمده است. پنج کتاب در مجموعه ی «قصه های خوب برای بچه های خوب» و پنج کتاب کوچکتر در مجموعه ی قصه های تازه از کتاب های کهن انتشار داد و حکایت منظومی به نام «شعر قند و عسل» یکی از مجموعه داستان های او برنده جایزه یونسکو در ایران و دیگری برنده کتاب برگزیده سال از طرف شورای کتاب کودک گردیده است.

ابراهیمی، نادر: (۱۳۸۷-۱۳۱۵ ه.ش):

نویسنده و سینماگری بود که با داستان های کودک و نوجوان فعالیت های فرهنگی اش را آغاز کرد. «کلاغ ها و سنجاب دور از خانه» «قصه های ریحانه خانم» «قصه های سار و سیب» «نوسازی حکایت های خوب قدیم برای کودکان» و ... بعضی از کتاب های کودک و نوجوان اوست. نخستین کتابش را به اسم «خانه ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت. پس از انقلاب، زندگی امام خمینی (ره) را با نام «سه دیوار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. وی در خرداد ماه ۱۳۸۷ درگذشت.

اخلاق ناصری:

اخلاق ناصری یکی از مشهورترین آثار خواجه نصیرالدین توسی است که در قرن ششم هجری قمری به پایان رسید. این اثر شامل سه فصل است. فصل اول مربوط به اخلاق فردی، فصل دوم، رفتار در محیط خانه و اداره زندگی و فصل سوم به علوم سیاسی پرداخته است.

اعتصامی، پروین (۱۳۲۰-۱۲۸۵)

پروین اعتصامی که نام اصلی او رخشنده می باشد، شاعر پر آوازه ی زبان فارسی است. وی در سال ۱۸۸۵ شمسی در تبریز دیده به جهان گشود. پدرش یوسف اعتصامی معروف به اعتصام الملک، از نویسندگان بنام ایران و مدیر مجله ای به نام بهار بود. اولین اشعار پروین نیز در همین مجله منتشر شد. سروده های پروین در زمینه ی موضوعات اجتماعی، اخلاقی و انتقادی است و حالتی اندرز گونه دارد وی در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در گذشت، آرامگاه وی شهر قم، کنار ضامن مبارک حضرت معصومه (س) قرار گرفته است.

ارژنگ دیو:

ارژنگ ، نام یکی از سرداران دیو سپید بود . ششمین خان رستم ، جنگ با ارژنگ دیواست. اولاد دیو، رستم را به محلی که دیو سپید، کاووس را در آن دربند کرده بود ، برد . وقتی به آن جا رسیدند رستم متوجه شد ، یکی از سرداران دیو سپید به نام ارژنگ دیو، مامور نگهبانی از کاووس است . رستم ارژنگ دیو را از بین برد و سپاهیانیش از ترس پراکنده شدند .

امین پور ، قیصر:

از شاعران برجسته ی انقلاب اسلامی بود . مجموعه شعرهای « به قول پرستومه ، « کوچه ی آفتاب » « تنفس صبح » و « آینه های ناگهان » از آثار اوست او در سال ۱۳۶۸ موفق به کسب جایزه نیما یوشیج موسوم به نوع آمین بلورین شد . وی دسال ۱۳۸۶ درگذشت .

اولاد:

اولاد نام دیوی است که در خان پنجم، رستم با وی و سپاهیانیش مواجه می شود و با آن مبارزه می کند و آن ها را تارومار می کند و به وی می گوید اگر محل دیو سپید را ب او نشان دهد، او را شاه مازندران خواهد کرد، در غیر این صورت او را خواهد کشت اولاد نیز محل دیو سپید را به رستم نشان می دهد .

بزرگمهر:

بزرگمهر بختگان وزیر خردمند انوشیروان بود وی در ابتدا برای آموزش و پرورش هرمز فرزند انوشیروان گماشته شده بود و به دلیل خردمندی و ریاست به مقام وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به انوشیروان خدمت نمود . وقتی دستگاه شطرنج توسط پادشاه هند به ایران فرستاده ، بزرگمهر اسرار آن را کشف کرد .

بهار ، محمد تقی :

« بهار » در سال ۱۲۶۶ هـ . ش در مشهد به دنیا آمد . او تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فرا گرفت و از مکتب نیشابوری نیز بهره مند شد . بهار از کودکی شعر می سرود . نخستین اشعار سیاسی و اجتماعی خود را در رزونامه ی خراسان به چاپ رسانید . او دروان زندگی خود را به مطالعه ، تدریس ، پژوهش و مبارزه با حکومت ظالم زمان خود گذراند و در سال ۱۳۳۰ هـ . ش از دنیا رفت . برخی از آثار بهار عبارتند از : سبک شناسی ، تاریخ احزاب سیاسی ، دیوان اشعار و... پدرش ملک الشعرا ی آستان قدس رضوی بود و این مقام پس از درگذشت وی به بهار رسید .

بهمنار بن مرزبان ابوالحسن (قرن پنجم هجری شمسی)

دانشمند ایرانی و شاگرد سرشناس این سینا بود . کتاب المباحثات این سینا بیشتر در پاسخ به پرسش های اوست .

بهمن بیگی ، محمد :

نویسنده ی معاصر و از عشایر فارس و شیفته ی ایل قشقایی بود. او دوره های کودکی و نوجوانی خود و فراز و فرود تاریخ معاصر ایل قشقایی را در قالب چند کتاب داستانی با نام های « بخارای من ایل من » ، اگر قره قاج نبود و... پدید آورد.

بیهقی ، ابوالفضل :

ابوالفضل محمد بن حسین (۴۷۰-۳۸۵ ه.ق) دبیر دانشمند دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی است . وی پس از کسب معلومات در نیشابور به دیوان رسایل محمود غزنوی راه یافت و در خدمت ابونصر مشکان به کار پرداخت اثر معروف او بتاریخ بیهقی است .

پوروهاب ، محمود

محمود پوروهاب، شاعر و نویسنده ی معاصر است و در زمینه های : نگارش قصّه های منظوم ، نمایش نامه های کودکانه ، ترجمه اشعار کودکانه به فارسی، قصّه ها و نمایش نامه های منثور و ترجمه داستان، فعالیت می کند . از آثار وی می توان به " آواز فرشتگان " و " سیاهک و سفیدک " اشاره کرد.

تاریخ بیهقی :

تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی نام کتابی نوشته ی ابوالفضل بیهقی است که موضوع آن تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی پسر سلطان محمود غزنوی است .

جام (ژنده پیل) (۵۳۶-۴۴۰ ه.ق)

شیخ الاسلام احمد ابن ابوالحسن جامی نامقی معروف به « ابونصر احمد ژنده پیل » یا به طور خلاصه « شیخ جام یا ژنده پیل » از عارفان دوره ی سلجوقی بود. وی در چهل سالگی به نگارش رساله و کتاب پرداخت و سفرهایی به نقاط مختلف کرد. او را در تربت جام دفن کردند. آثار او به زبان فارسی شامل یک رساله، شش کتاب به نثر و دیوان شعر به نام " دیوان شعر احمد جام " است.

حالت ، ابوالقاسم (۱۳۷۱-۱۲۹۸ ه. ش):

شاعر، مترجم و محقق توانای معاصر است وی از سال ۱۳۱۴ به شعد و شاعری روی آورد در زمینه ی موسیقی اصیل ایرانی نیز فعالیت داشت و سراینده ی نخستین سرود جمهوری اسلامی ایران بود . از وی آثار ادبی و فرهنگی فراوانی در زمینه های طنز، شعر ، ادبیات و ترجمه باقی است : دیوان حالت « از جمله آثار اوست که این اثر نمایانگر عمق و دانش ادبی وی می باشد.

خواجه نصیر الدین توسی :

ابوجعفر نصیر الدین محمد بن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی ، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران بزرگ آن دوره است که با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد . این دانشمند با تدبیر یکی از فقهای مذهب تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه ی مراغه تشویق کرد . کتاب « اخلاق ناصری » از مشهورترین تالیف های او است .

خواجه نظام الملک (قرن پنجم ه. ش):

نظام الملک از وزیران و دانشمندان مشهور قرن پنجم است که در توس متولد شد . مدت وزارتش سی سال بود . بسیاری از پیشرفت های سلجوقیان در امور داخلی کشور مدیون لیاقت و کاردانی وی بود . مدارس بسیاری بنا نهاد که پس از وی به مدارس نظامیه شهرت یافت . کتاب " سیاست نامه " اثر اوست .

دهخدا ، علی اکبر (۱۳۳۴ - ۱۲۵۷) :

دانشمند لغت شناس و نویسنده ی معروف قرن چهاردهم هجری قمری است . برخی آثار او عبارت است از : «لغت نامه» ، «امثال و حکم» ، و ترجمه ی روح القوانین « تصحیح دیوان منوچهری ، «تصحیح دیوان حافظ» .

دیلم / دیلمان:

دیلم یا دیلمان منطقه ای در استان گیلان که در شمال ایران واقع شده است . نام دیلمان ترکیبی است از سه پاره واژه : (دیل) ، (ام) و (ان) . دیل به معنی جایی است که در آن دام نگه می دارند و ام نشان دهنده ارتفاع و بلندی است و ان پسوند مکان است . معنی این ترکیب ، جایگاه بلند نگهداری دام است و در حقیقت دیلمان سرزمین بلندی است که در آن دامداری رونق داشت . این منطقه تا قرن پنجم هجری دیلم نامیده می شد و از قرن پنجم در متون نام دیلمان دیده می شود و اگر پیش تر از این نام استفاده شده بیانگر جمع اهل دیلم بوده است .

دیو سفید :

در خان هفتم ف رستم و اولاد به « هفت کوه » محل زندگی دیو سپید رسیدند . رستم دست و پای دیو اولاد را بست . سپس به غار حمله کرد . دیو سپید با سنگ آسیاب و کلاه خود ورزه آهنی به جنگ رستم رفت . نبرد طولانی بین آنان در گرفت . در پایان رستم پیروز شد و جگر دیو سپید را در آورد . سایر دیوان با دیدن این صحنه فرار کردند با چکاندن خون دیو سپید در چشمان کاووس و سپاهیان ایران ، همگی بینایی خود را باز یافتند .

رَخش :

رخش نام اسب رستم ، قهرمان شاهنامه است . رخش به معنی رنگ سرخ و سفید مخلوط شده است . بدن رخس دارای لکه های قرمز و زرد و سفید بوده است .

رستم :

پهلوان ایرانی ، پس زال ورودابه که زندگی او پر از شگفتگی بود . تمام عمر او به پهلوانی گذشت و در تنگناها به کمک شاهان و شاهزادگان ایرانی می شناخت . کاووس را دوبار نجات داد . از شش خان رستم گذشت و با دیو سفید جنگید . بیژن را از چاه نجات داد . کنیه ی مرگ سیاوش را به دل گرفت و با اسفندیار جنگید و سرانجام با دسیسه ی برادرش شغاد کشته شد .

رَصَدخانه ی مراغه :

رصد خانه ای بود که در دوره هلاکوخان زیر نظر خواجه نصر طوسی در شهر مراغه ساخته شد . این رصد خانه روی تپه ای در غرب مراغه قرار داشته است . ساختمان اصلی این رصدخانه شکل برجی استوانه ای ساخته شده است .

سعدی ، شیخ مصلح الدین :

از بزرگترین شاعران و نویسندگان ایران است . آموزش های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فرا گرفت . برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت . پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت . بوستان (به شعر) و گلستان (نثر همراه شعر) و دیوان اشعار

افراد بر جای مانده است . مجموعه ی این آثار « کلیات سعدی » نامیده می شود . سعدی یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان ایران در قرن هفتم می باشد. او آموزش های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فرا گرفت و برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت . سعدی پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت . کتاب گلستان او که نظم و نثر می باشد حاصل تجربیات او در این سفرها می باشد . از آثار دیگر او می توان بوستان را نام برد که در نوع خود بی نظیر است و اشاره نمود موضوع این کتاب اخلاق و تربیت و سیاست و اجتماعیات است که به شعر می باشد .

سند بادنامه :

سند بادنامه یا کتاب « حکیم سند باد » یا « داستان هفت وزیر » داستانی قدیمی است که این داستان را از موضوعات سند باد حکیم هندی می دانسته اند .

سورانی ، دریاقلی (۱۳۲۴-۱۳۵۹ هـ.ش)

شهید دریاقلی ، یکی از دلیر مردانی بود که در جریان حمله ی دشمن بعثی به ایران ، متوجه نقشه ی پلید آنان برای حمله به ایران شد . وی با شجاعت و فداکاری خویش ، خبر حمله و نقشه ی دشمن را به پایگاه نیرو های ارتش و سپاه رساند و با این عمل به موقع ، سبب ناکامی نیروهای عراقی در تصرف آبادان گردید ، عزم و دلیری وی مانع سقوط آبادان شد .

سیاست نامه :

کتابی است به زبان فارسی اثر خواجه نظام الملک، این کتاب پنجاه فصل دارد و حاصل تجربیات چند ساله ی نظام الملک ویزر دانشمند سلجوقیان است .

سینا ابوعلی :

(۴۲۸-۳۷۰ هجری قمری) از دانشمندان بنام قرن چهارم ، پنجم است . در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی حافظ قرآن شد . در جوانی پادشاه سامانی - قذح منصور - را معالجه کرد و از کتابخانه ی گران بهای او بهره ها برد . در سفری در همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می توان به کتاب های « شفا » « قانون » و « دانش نامه علایی اشاره کرد .

شاهنامه :

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از بزرگ ترین حماسه های جهان و شاهکار حماسه ی ملی ایرانیان است . شاهنامه اثری است منظوم که شامل پنجاه هزار بیت است و سرودن آن حدود سی سال طول کشیده است . فردوسی خود درباره شاهنامه می گوید :

من این نامه فرخ گرفتم به فال همه رنج بردم به بسیار سال

در سال ۲۰۱۰ میلادی ، هزار مین سالگرد نوشته شدن شاهنامه، از سوی یونسکو ، جشن گرفته شد .

شهریار :

محمد حسین بهجت تبریزی متولد ۱۲۸۵ ه. ش در شهر تبریز، وی تحصیلات خود را در تبریز و دارالفنون تهران گذراند. او نخست در رشته ی پزشکی تحصیل کرد و پس از چندی، پزشکی را رها کرد و به شعر و شاعری رو آورد. ابتدا بهجت را به عنوان نام شعری (تخلص) برگزید ولی سرانجام شهریار را انتخاب کرد. شهریار به دو زبان فارسی و آذری (ترکی) شعر می سرود. منظومه ی حیدربابا معروف ترین شعر ترکی اوست. او در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در مقبره الشعرا تبریز به خاک سپرده شد.

عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر :

وی از امرای دانشمند آل زیاد (در قرن پنجم هجری) است. فرومانروایی وی منحصر به قسمت محدودی از گرگان و طبرستان بود. عنصر المعالی مردی آگاه و دانشمند بود و به فارسی و طبری شعر می سرود. کتاب «قابوس نامه» وی که در حقیقت نصایح و اندرزهای زندگی ساز او خطاب به فرزندش «گیلان شاه» است، از آثار معروف نثر ساده و روان فارسی به شمار می آید.

غزالی، محمد : ابوحامد :

امام محمد بن محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ق.) از دانشمندان معروف بوده سلجوقی است. وی در فقه و حکمت و کلامک سرآمد روزگار خویش بود پدرش مردی بافنده بود و برخی لقب غزالی را به مناسبت پیشه ی او می دانند وی به مدت پنج سال در مدرسه ی نظامیه تدریس می کرد و در طابران و همان جا مدفون شد. از آثار او می توان به کیمیای سعادت «نصیحه الملوک» و «احیاء علوم الدین» اشاره کرد.

فخر الدین علی، صفی

فخر الدین علی، یکی از لطیفه پردازان نامدار ایران و نویسنده کتاب "لطایف الطوائف" است. در قرن های نهم و دهم هجری زندگی می کرده است. وی شعر هم می سروده و تخلص وی "صفی" بوده است.

قابوس نامه :

قابوس نامه کتابی است پند آموز و نوشته ی عنصر المعالی کیکاووس می باشد. نام قابوس نامه از نویسنده آن «قابوس» گرفته شده است. وی این کتاب را برای فرزندش گیلان شاه، در ۲۴ فصل نوشته است و موضوعات مربوط به تربیت فرزند، رسوم لشکر کشی، مملکت داری ف آداب اجتماعی و دانش و فن است.

کلیله و دمنه :

کتابی سرشار از حکمت و تعلیم است شامل مجموعه داستان هایی که حیوانات قهرمان آن هستند. اصل این کتاب هندی بوده است و در روزگار ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه شده است. بعدها نصراله منشی در قرن ششم آن را از عربی به فارسی ترجمه کرده است.

کیمیای سعادت :

کتابی است از امام محمد غزالی درباره اصول دین اسلام که در آخرین سال های قرن پنجم هجری به زبان نوشته های شده است .

گلستان :

گلستان، کتابی است نوشته ی شاعر و نویسنده ی معروف ایرانی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ، این کتاب شامل یک مقدمه و هشت باب است که موضوعات آن عبارتند از : باب اول : در سیرت پادشاهان ، باب دوم : در اخلاق دویشان ، باب سوم : در فضیلت قناعت ، باب چهارم : در فویاد خاموشی ، باب پنجم : در عشق و جوانی ، باب هفتم : در تاثیر تربیت ، باب هشتم : در آداب صحبت .

لطایف الطوائف :

این کتاب نوشته ی مولانا فخرالدین علی صفی ، شاعر و نویسنده ی شرح طبع ایرانی است و موضع آن ، لطیفه ها و حکایت هایی نادر درباره ی طبقات مختلف مردم می باشد .

لغت نامه ی دهخدا:

لغت نامه ی دهخدا بزرگترین و مهمترین اثر علی اکبر دهخدا است، که بیش از ۴۰ سال از عمر او، صرف آن شد. لغت نامه ی دهخدا، در حقیقت دایرة المعارفی در ۱۶ جلد است و شامل شرح و معنی واژگان آثار ادبی و تاریخی زبان فارسی است. لغت نامه بزرگ دهخدا شامل بخش بزرگی از واژگان ادبی زبان فارسی، با معنای دقیق، و اشعار و اطلاعاتی درباره آن هاست. علاوه بر دهخدا گروهی از پژوهندگان زبان و ادب فارسی سال ها در تهیه و تدوین لغت نامه تلاش کردند.

مثنوی معنوی :

نام کتابی است که توسط جلال الدین محمد بلخی در قرن هفتم نوشته شده است و شامل ۶ دفتر و ۲۶ هزار بیت است و شامل حکایت هایی جالب و پند آموز است .

مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۲۳ هـ. ش)

در سال ۱۳۲۳ در روستای سیرج کرمان دیده به جهان گشود . تحصیلات خود را در روستا آغاز کرد و در کرمان و تهران ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ اولین داستان های او در مطبوعات منتشر شد و تاکنون کتاب های زیادی از او منتشر گردیده است که معروف ترین آن ها مجموعه ی پنج جلدی « قصه های مجید »، داستان خمیره و آب انبار است. وی هم اکنون عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی می باشد.

مرزبان نامه :

کتابی است شامل داستان ها و حکایت هایی به زبان حیوانات با محتوایی پندآمیز که مرزبان بن رستم شروین پَریم از شاهان طبرستان آن را در اواخر قرن چهارم به زبان مازندرانی کهن (طبری) تالیف کرده است و سعد الدین وراوینی آن را در قرن ششم به فارسی دری بازگرداند .

مشیری، فریدون (۱۳۷۹-۱۳۰۵)

فریدون مشیری شاعر معاصر، سرودن شعر را از نوجوانی و تقریباً از پانزده سالگی شروع کرد وی همزمان با تحصیل به مطبوعات روی آورد و در روزنامه و مجلات مختلف کارهایی از قبیل خبرنگاری و نویسندگی را به عهده گرفت و اولین مجموعه شعر او با نام " تشنه توفان " در ۲۸ سالگی او با مقدمه شهریار در ۱۳۳۴ به چاپ رسید.

نظامی گنجه‌ای (گنجوی):

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی متخلص به **نظامی** (زاده ۵۳۵ ه.ق در گنجه - درگذشته ۶۱۲-۶۰۷) شاعر و داستان‌سرای ایرانی، و پارسی‌گوی قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی)، که به‌عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده‌است. مخزن الاسرار، لیلی و مجنون و خسرو و شیرین از آثار اوست.

هراتی ، سلمان :

سلمان قنبر هراتی (آذرباد) در سال ۱۳۳۸ هـ. ش در روستای « مرز دشت » تنکابن ف در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را آغاز کرد. او در یکی از روستاهای تنکابن به کار تدریس مشغول بود. وی با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسسته داشت. صمیمیت، سادگی در اشعار او مدح می‌زد. از سلمان هراتی سه مجموعه با نام های « از این ستاره »، « از آسمان سبز » و « دری به خانه ی خورشید » به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ۱۳۶۵ در راه رفتن به مدرسه بر اثر تصادف جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن قرار دارد.

هلاکوخان :

هلاکو معروف به هلاکوخان پسر «تولی» و نوه ی چنگیز خان مغول بود. در سال ۶۵۱ هـ ت مامور تسخیر ایران شد. او موفق شد ایران را به طور قطعی فتح کند و سلسله خوارزمشاهیان را براندازد. از این گذشته ، او برای اولین بار موفق شد، مقاومت اسماعیلیان در البرز را بشکند و قلعه الموت را بگیرد و همچنین دستور داد کتابخانه عظیم و بی مانند الموت را نابود سازند.

منابع

- آذربیدی، مهدی، قصه های برگزیده از مرزبان نامه، بازنویسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۰

- اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، با مقدمه ی ملک الشعرا ی بهار"، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۶

- امین پور، قیصر، **گزینه اشعار امین پور**، انتشارات مروارید، چاپ ششم، تهران، س ۱۳۸۲
- باقریان، سیدرضا و جمعی از نویسندگان، **نیایش نامه** (مجموعه ی شش جلدی گزیده ای از نیایش های منظوم و منثور ایران و جهان، ناشر موسسه ی فرهنگی، دین پژوهی بشرا، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۷
- بهار، محمد تقی، **دیوان ملک الشعرا بهار**، انتشارات توس، ۱۳۶۸،
- بهمن بیگی، محمد، **اگر قره قاج نبود**، انتشارات قشقای، شیراز، چاپ ششم، س ۱۳۸۸
- بهنام زاده، **داستان های کوتاه از نویسندگان ناشناس**، عشق بدون قید و شرط، تهران، پژوهه، ۱۳۸۲
- بیهقی، ابوالفضل، **تاریخ بیهقی**، به کوشش علی اکبر فیاض، نشر جام، چاپ چهارم، س ۱۳۷۳
- پور وهاب، محمود، **مرام خوبان** (مجموعه ی آسمان چه می گوید)، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰
- سعدی، مصلح بن عبدالله، **کلیات سعدی**، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، تهران، س ۱۳۷۶
- سعدی، مصلح بن عبدالله، **گلستان سعدی**، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، س ۱۳۷۴
- سید عبدالمجید، حیرت سجادی، **دویست داستان تاریخی از صد کتاب**، چاپ اول، نشر پایا ۱۳۷۷
- صفا، ذبیح الله، **گنج سخن** (منتخب آثار شاعران بزرگ پارسی گوی)، انتشارات ققنوس، چاپ هشتم، س ۱۳۶۳
- صفا، ذبیح الله، **گنجینه ی سخن** (منتخب آثار پارسی نویسان بزرگ)، امیرکبیر، چاپ چهارم، س ۱۳۶۷
- صفی، فخرالدین علی، **لطایف الطوایف**، ناشر موسسه فرهنگی اهل قلم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۲
- عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۵
- غزالی، امام محمد، **کیمیای سعادت**، تصحیح حسین خدیو جم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم، س ۱۳۸۰
- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه** (نامه ی باستان)، به کوشش میرجلال الدین کزازی، انتشارات سمت، ۱۳۸۸
- کیکاووس، عنصرالمعالی، **قابوس نامه**، به تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم، س ۱۳۸۵
- محمدی، حسنعلی، **از بهار تا شهریار**، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، س ۱۳۸۹
- مرادی کرمانی، هوشنگ، **آب انبار**، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۹۱،
- معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، انتشارات امیرکبیر (مجموعه شش جلدی)، چاپ هشتم، ۱۳۷۱
- موسوی گرمارودی، علی، **تا محراب آن دو ابرو**، شرکت انتشارات سوره ی مهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۸
- منشی، نصرالله، **کلیله و دمنه**، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۲
- مولوی، جلال الدین، محمد، **مثنوی معنوی**، تصحیح نیکلسون، انتشارات مولی، تهران، چاپ هشتم، س ۱۳۷۰

- نظامی ، حکیم الیاس، **خمسہ ی نظامی**، به کوشش وحید دستگردی، انتشارات علمی، بی تا

-هراتی، سلمان، مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی، نشر دفتر شعر جوان، تهران، چاپ اول، س ۱۳۸۰.

عزیز
فایلی استناد